فوق العاده مجله ادب

Adab. Kabul
Vol.10, No.3, Asad-Sumbulah 1341
(July-August 1962)

بمناسبت نهصدمین سالگره وفات

پیر هرات

خواجه عبدالله انصاری

محتامین این شماره

سبک و مختصات نثر خواجه عبدالله انصاری — دکتر احمد جاوید
منازل السائرین شیخ الاسلام — ملک الشعرا بیتاب
تذکار مختصری از آثار پیر هرات — محمد حسین بهروز

دامتیاز خاوند پوهنځی ادبیات

مسئول مدیر حبیب الرحمن هاله

شماره سوم سال دهم

۱۳٤۱

نهصدمین سالگرهٔ وفات

خواجه عبدالله انصاری

عارف بزرگ افغانستان قرن ۵ هجری قمری

قرار است ریاست مستقل مطبوعات، بتأسی از نظریات نیک دولت به علما و دانشمندان کشور نهصدمین سالگرهٔ وفات خواجه عبدالله انصاری معروف به پیر هرات، راطی مراسم خاصی در کابل و هرات تجلیل مینماید.

درین مراسم که هفت روز بطول خواهد انجامید دانشوره بر رجال فضلا و ارادت مندان داخلی خواجه، عده‌ای از دانشمندان و شرقشناسان کشورهای آسیایی و اروپایی نیز شرکت خواهند نمود و هریک در روزهای مختلف درباره مقام، افکار و آثار خواجه خطابه هایی ایراد خواهند فرمود.

پوهنځی ادبیات از لحاظ ارتباط خاصی که با دانشمندان مخصوصاً شعرای کشور دارد لازم دید تا به یاد و بود این روز خجسته این شماره مجلهٔ ادب را به صورت فوق العاده به سبک و آثار خواجه تخصیص داده و بآستان پربرکات شان تقدیم نماید.

شرح حال خواجه عبد الله انصاری

پیر بزرگ شیخ الاسلام خواجه عبدالله بن منصور انصاری هروی بـزرگان تصوف ، حدیث ، تفسیر و علم الکلام است. تولدوی در بهارسال ۳۹۶ در، ق در کهن دژ هرات اتفاق افتاده است . تحصیلات مقدماتـی خود را درهـرات نمـوده و از محضر استادان آن دیار کسب فیض کرده است. پدر شیخ نیز از فاضل و پار سایان روزگار خود بود و شیخ از فیض و تأثری که از پدر بر داشته یادمی کـند. استعداد، ذکاوت و مطالعه شیخ تا آنجا بود که در چهارده سالـگی به حلقه درس تفسیر یحیی بن عمار می رفت و یحیی بن عمار اورا پس از خود خلیفه تعیین کرد. در سال ۴۱۷ شیخ هرات را بمقصد نیشاپور ترك گفت سپس عزیمت حج کرد. در آنجا به صحبت صوفی بزرگ خرقانی رسید و این دیدار در شیخ تأثیر عظیم گـذاشت . شیخ مائل به نوشتن نبود بیشتر به ارشادات زبانی و افادات شفاهی اکتفا می کـرد چنانچه طبقات الصوفیه و صدمیدان از امال اوست و مخصوصاً طبقات الصوفیه بلهجه تکلم و تخاطب آنروز هرات نوشته شده. کتاب منازل السائرین را باصرار و خواهش شاگردان خود نوشت. در تفسیر قرآن صاحب نظر بود. چنانچه روس عقائد وی را در تفسیر بزرگ کشف الاسرار می بینم. خواجه از بین مذاهب چهارگانه

اهل سنت و جماعت مذهب حنبلی را انتخاب کرده بود شاید بدان مناسب که امام حنبلی به نص قرآن تکیه داشت .

شیخ با اصول و عقائد اشعریان صفایی نداشت. بهمین جهة دشمنان او به شیخ نسبت های نارواداده اند. شیخ از آوان طفولیت شعر میگفت چنانچه خود باین مطلب اشاره کرده است اشعار زیادی بزبان عربی و فارسی از شیخ در دست هست.

شیخ در سال ٤٨١ در هرات چشم از جهان بست و امروز آرامگاه وی در محل گازرگاه زیارتگاه خاص و عام است. بشیخ در حدود سی و پنج اثر نسبت میدهند که بطور قطع چند اثرش پرداخته اوست اینک چند اثر شیخ را نام می بریم.

۱ — منازل السائرین.

۲ — عال المقامات .

۳— صدمیدان.

٤— طبقات الصوفیه.

٥— مناجات .

٦— الهی نامه

۷— گنج نامه یا کنز السالکین.

۸— ذم علم الکلام و هله.

۹—مختصری فی آداب الصوفیه.

۱۰— کتاب الاربعین فی الصفات .

۱۱— تفسیر کشف الاسرار که بعد توسط المیبدی با شرح و تفصیل بیشتر تألیف گردید .

سبک و مختصات نثر

خواجه عبدالله انصاری

دکتر جاوید

آنچه از آثار منثور خواجه در دست هست میتوان کتب ذیل را نام برد :

۱ ـ مناجات و الٓهی نامه که قسمت معظم و اصیل آن در کتاب کشف الاسرار بتصریح و تلویح آمده و قسمت دیگر آن در طبقات الصوفیه و کنز السالکین و صد میدان مذکور است . بعلاوه از قطعات بالاچاپهایی از الٓهی نامه شیخ که در صحت انتساب بعض آن تردید است و یا تحریفاتی در آن راه یافته مکرر بطبع رسیده است .(۱)

۲ـ کنز السالکین یا گنج نامه که نسخه های متعدد خطی آن موجود است و نسخه مغشوشی از آن در هند بچاپ رسیده . (۲)

۳ ـ طبقات الصوفیه از امالی شیخ که اخیراً در کابل طبع شده .(۳)

٤ـ صد میدان که نیز از امالی شیخ است که یك بار در مصر بچاپ رسیده و مکرر در کابل چاپ شده است . (٤)

٥ ـ تفسیر مبارك کشف الاسرار و عده الابرار تألیف المیبدی که معول است به تفسیر و افادات شیخ و موشح و مزین به ارشادات و گفتار پیر هرات که در ده مجلد از طرف دانشگاه تهران انتشار یافته است . (٥)

٦ ـ مختصری فی آداب الصوفیه چاپ مصر. (٦)

۱ـ الٓهی نامه چاپ هرات باهتمام سرور جویا و همچنین الهی نامه چاپ تهران .

۲ـ گنج نامه چاپ لاهور باهتمام ملا جان محمد و ملا بسم الله سال چاپ شعبان ۱۳۲۸

۳ـ طبقات الصوفیه چاپ کابل سال چاپ ۱۳٤۱ باهتمام عبدالحی حبیبی .

٤ـ صد میدان چاپ قاهره سال ۱۹٥٤ باهتمام بورکوی و کذا چاپ کابل سال ۱۳٤۱

٥ـ تفسیر مبارك کشف الاسرار و عده الابرار تألیف المیبدی چاپ دانشگاه تهران در ده مجلد باهتمام علی اصغر حکمت .

٦ـ مختصری فی آداب الصوفیه و السالکین لطریق الحق چاپ مصر سال ۱۹٦۰ باهتمام بورکوی

با مطالعه آثار خواجه میتوان گفت که شیخ از نظر سبك وانشأ دارای سه شیوه ممتاز ومتفاوتست :

۱- قسمتی که بپیروی از سجع در ادب عرب و بطریق جمل قصار صوفیان با رعایت ایجاز ولطف معنی و کمال توازن والتزام سجع در کلیهٔ قرائن بطریق شاعرانه نظیر نثر های دینی وعرفانی ودیباچه های کتب قدیم نگاشته شده . درین قطعات معانی دقیق ولطیف عرفانی تخیلات ومضامین زیبا طوری درقالب های فشرده وجملات شاعرانه تعبیه شده که گویی بحری را درکوزه‌ای ریخته باشند . وهمان سبکی است که سعدی درکلیه موارد درجمل قصار خود باشیوه روانتر وفصیح تر تقلید کرده است . نمونه بارز این نثر مناجات والهی نامه است مانند :

هرروز ناکس ترم وازمراد واپس ترم نه یارم گفت که ترا شایم نه دلم بار دهد که با دشمن بیك زبان برایم . (۱)

گاهی قسمت های این قطعات از نظر حسن عبارت و تناسب معنی حکم مثل سائر را پیدا کرده است. مانند: می لرزم از آن که نه ارزم . (۱) جز راست نباید گفت هر راست نشاید گفت آن ارزی که می ورزی.

مثل اعلای متکلف آن مقدمه گنج نامه است که بصورت اشعار ملمع درآمده مانند :

حمد بیحد الهی را ودرود بیعد مرپاد شاهی را که برداشت ازدیده دلها رمد ورفع السماء بغیر عمد وبگسترانید فرش ثم استوی علی العرش و بقدرت ازفهم دور وجعل الظلمات والنور وپدید آورددی وبهار وخلق اللیل والنهار وبیافرید کوه وکمر وسخر الشمس والقمر وبیاراست چهرهٔ مصباح . (۲)

(۱) ص ۵۰ طبقات

(۲) ص ۴۷ طبقات

(۳) نسخه چاپی صباح و نسخ خطی متعلق به دانشمند محترم بناغلی پروفتا مصباح است .

وهـوالذی یرسـل الریاح وشمع یقین نهاد در جسد سبحان ان یکون له ولد آمرزنده، خطاءعمدله الملك وله الحمد دانای ضمائر هرقوم لا تأخذو سنة ولانوم بخشنده فرح و سرور وهو علیم بذات الصدورذات و صفات وی بی عیب و عنده مفاتح الغیب شرح ثنای وی تبارك نامه او انزلناه مبارك اشیأ بر هستی او نشان کل یوم هوفی شان اوست غیب دان و ستار وربك یخلق مایشاء او یختار اورا رسد نواخت و عتاب وعنده ام الکتاب ... (۳)

۲ـ قطعا تیکه بطریق ارسال با رعایت کمال معنی وجمال اسلوب بدون التزام سجع نوشته شده ودر ردیف زیباترین نثرهای عرفانی قرار دارد. ظاهراً سعدی در نگارش مجالس خود نظری بآن داشته است. نمونهء این نثررا کراراً در گنج نامه و بتفاریق در سائر آثار شیخ میبینیم مانند قطعه ذیل در آداب خرقه پوشیدن از کتاب مختصری فی آداب صوفیه:

وچون خرقه خواهد پوشیدن اول جامه ای که در روزگار پوشیده باشد برکند وبیفگند و بهترین جاءها جامهء پشمین است و اول کسی که پوشید آدم وحوا بودند چون بدنیا آمدند برهنه بودند جبرئیل آمد وگوسفندی بدیشان آورد پشم از وی باز کردند وحوا بریسمان کرد وآدم بافت ودر پوشیدند وموسی علیه السلام هم جامهء پشمین دشت وصفی را نسبت به صوف است (٤).

شیخ الاسلام گفت که وقتی در عرفات ازین جوانمردان یکی استاده بود گفت: الهی امروز ترا یاد کنم وبستایم که هرگز کس چنان نستود در ساعت زبان وی خشك گشت و گنگ آخر بدل وی در آمد گفت: الهی بتو بهام کی توانم که ترا بسزا یاد کنم یا بستایم با این زبان آلوده خود سزای خود چنانك توانم مفلس وار ترا یاد کنم، در ساعت زبان باز یافت (٥)

از کشف الاسرار:

پیر بزرگ بسیار گفتی: دل رفت ودوست رفت ندانم که از پس دوست روم یا از پس دل (٦).

---

۳) ص ٥ گنجنامه (٤) ص... مختصری فی آداب صوفیه (٥) ص ٥٤ طبقات (٦) ص ٦٢٨ ج اول کشف الاسرار

از صد میدان :

و مثل ایمان چون مثل ترازوست یک کفه ترس و دیگر امید و زبانه دوستی کفها با اخلاق نیکو آویخته ، بیت:

مرغ ایمان را دو پر خوف و رجاست — مرغ را بی پر پرانیدن خطاست (۱)

۳ — آثاریکه باسلوب فنی و منشیانه بصورت قطعات شعری نظیر شیوه ایکه بعد ها بنام مقامه نویسی در ادبیات فارسی شایع میشود نگاشته شده حسن کلام و زیبائی لفظ در بیان وتجسم معانی درمقام وصف و حکایه بکار رفته است و تقریباً در تمام موارد سجع رعایت شده . شاید بتوان آنرا نخستین اثر اسلوب مقامات در نثر فارسی دانست که بعداً مورد تقلید نویسندگانی چون ابوالمعالی نصر الله محمدبن عبدالحمید مؤلف کلیله و دمنه ، قاضی حمیدالدین بلخی صاحب مقامات حمیدی و شیخ سعدی نویسنده گلستان قرار گرفت . مانند نمونه های ذیل از گنج نامه: (۲)

روزی در عالم جوانی چنانکه افتد و دانی در خود نظر کردم خویش را دیدم عوری و نفس را درخود زوری و قالبی چون گوری بی نوری از من برآمد شوری گفتم چون کنم تا الف قامت را در عبادت حق نون کنم گفتم یا عبدالله درین راه مردی باید روحانی و فردی باید رحمانی که ترک خلائق کند و قطع علائق مراعیالی وفرزندی وخیالی و پیوندی یاخدمت ایشان کنم یادوای دل پریشان کنم درین غم باجان پرالم و دیده پرنم می بودم که ناگاه جوانی بسامانی دوستداری هوا داری رفیقی شفیقی که مرا باوی مصادقت بود بعد از چندروز که مفارقت بود از در درآمد گویی که ماه از ابر برامد دانست که باسینهء غمگینم و بادیدهء نمگینم از غایت مهربانی گریان شد و درکار من حیران شد گفت یاعبدالله هنوز غره ماه است این چه ناله و آه است هنگام شادمانی است نه وقت پژمانی است چون نوبت پیری آمد اگر این غم پیش گیری شاید برخیز تا به بوستان رویم و در گلستان خرامیم تاغمها زائل شود و روح بصبوح مائل .

(۱) ص ۶۱ صد میدان (۲) ص ۱۰۶

نمونه دیگر :

رسیدیم بگزاری از بهشت نموداری گلهای آن شگفته میدان آن رفته جانوران آن زیبا زمین آن دیبا درختان آن بلند هوای آن بی گزند شگوفه آن با طراوت میوه آن با حلاوت جویبار آن پر آب شبنم آن گلاب نه در شاخه های آن نقصی و برگهای آن با طراوت و رقصی در هر طرف سبزه در هر سبزه غمزه در هرگوشه خوشه و بهر خوشه‌ای توشه بر هر شاخی بلبلی و بر هر درختی غلغلی بید خنجر کشیده که سر افراز م غنچه پیکان راست کرده که تیر اندازم چنار در تمنای پیام بر قدم قیام پنجه دعا باز کرده و عزم حرم راز کرده بنفشه چون تا ثبان بگداخته و سر خجالت پیش انداخته نرگس چون مرید مراد از دست داده و دست عجز بر سر نهاده .. (۱)

با در نظر داشتن درجه بندی بالا مختصات نثر خواجه را در دو بخش مطالعه میکنیم.

۱ — مختصات لفظی :

هر چند لفظ در نثر خواجه با رعایت دقائق فنی ، تناسب و آهنگ و برجستگی برای بیان معنی و مقصود انتخاب شده و خارج از حدود معنی تشخصی ندارد اما در تاریخ تطور نثر فارسی مقدمه تحولی است که اثر آنرا در قرن ششم و هفتم می بینیم. نثر خواجه از نظر تعادل قطعات ، تناسب لفظی بین قرائن ، ایراد سجع و ازدواج ـ اقتباس آیه و حدیث ، درج اشعار و امثله و رعایت صنائع بدیعی دارای مختصاتی است که از آن بتفصیل یاد میکنیم.

الف — سجع و ازدواج در نثر خواجه دارای ممیزات ذیل است :

۱ — انواع سه گانه سجع در نثر خواجه دیده میشود :

مثال متوازی : حق بعاقلی جویم یا بعاشقی پویم .. (۲)

(۱) ص ۱۰۷

«۲» ص ۲۴۲ سبک شناسی جلد دوم تالیف بهار بنقل از کنز السالکین

مثال مطرف: نه دریغم بهرچ بینم و نه طاقت دارم که بی تو بنشینم (۱)

« متوازن: این جوانمرد از سخن گوید مسرف گردد و از خاموش ایستد مشرك گردد. (۲)

۲- تعداد قرائن دو یا سه یا چهار قرینه است و ندرتاً بیشتر بصورت سجع های پی در پی دارای قافیه واحد مانند:

الآهی هر که تورا شناخت و علم مهر تو بر افراخت هر چه غیر از تو بینداخت (۳)

گاهی تمام قرائن دارای قافیه واحد است و گاهی باسلوب رباعی قرینه سوم قافیه ندارد و گاهی قافیه در قرینه دوم و چهارم آید، مانند:

الآهی چند نهان باشی و چند پیدا که دلم حیران گشت و جان شیدا.

نمونه قرینه های بیشتر از چهار: اگر بسته عشقی خلاصی مجوی که: عشق آتش سوزانست، بحر بیکرانست، هم جانست و هم جانرا جانست و قصه ای بی پایانست و درد بیدرمانست عقل در ادراك وی حیرانست و دل در دریافت وی ناتوانست نهان کننده عیان است و عیان کننده نهان است.

٤- قرائن و ترکیب آن معمولا از ۳ تا ۸ کلمه است مانند:

الآهی من کیم که بدرگاه تو زارم یا قصه درد خود بتو بردارم

٥- قرائن در بیشتر موارد مساوی است مانند: اکنون باری از هرچه میپندارم دگرم و در هر نفسی که برزنم بترم. و گاهی عکس آن هم دیده میشود مانند: نه دریغم بهرچ بینم و نه طاقت دارم که بی تو بنشینم. (٤)

٦- تکرار افعال و روابط بصورت ردیف مانند: بیمار کنی و خود بیمارستان کنی درمانده کنی و خود درمان کنی از خاك آدم کنی و باوی چندان احسان کنی سعادتش برسر دیوان کنی و بفردوس او را مهمان کنی مجلس روضه رضوان کنی (٥)

---

(۱) ص۱٤۹ طبقات (۲) ص ۱۱۹ طبقات (۳) ص۲٤۲ سبک شناسی بنقل از الهی نامه.
(٤) ص٤۹ طبقات (٥) ص۱٦۱ ج اول کشف الاسرار

و یا :

الٓهی نه دیدار ترا بهاست و نه رهی را صحبت سزاست و نه از مقصود ذره‌ای درجای پیداست پس این درد وسوز در جهان چراست . (۱)

۷— بنا نهادن اسجاع بر کلمات فارسی خاصه کلمات مختوم به (الف) و (ن) و (الف) و (ر) و نظائر آن مانند : خدایانه شناخت ترا توان ، نه ثنای ترا زبان نه دریای جلال و کبریای ترا کران پس ترا مدح وثنا چون توان. (۲)

۸— ایراد سجع های آسان و ندرتاً مشکل مثال اول : عشق آتش سوزانست ، بحر بیکرانست هم جانست و هم جانرا جانست الخ .

مثال دوم : ویامن چه دانستم که بر کشته دوستی قصاص است چون بنگرستم این معامله ترا باخواص است. ارمزدور را بهشت باقی حظ است عارف از دوست در آرزوی یک لحظ است (۳)

۹— بنای سجع بر کلمات عربی باحدود وسیع تر از آنچه در نثر این دوره معمول است مانند :

ای میهمن اکرم ای مفضل ارحم ای محتجب بجلال و متجلی بکرم قسام پیش از لوح و قلم .

۱۰ ـ تقدیم و تاخیر و تغییر محل کلمات برای رعایت سجع مانند : ای حجت را یاد وانس را یادگار خود حاضری مارا جستن چه بکار ! الٓهی ! هرکس را امیدی وامید رهی دیدار . رهی را بی دیدار نه به مزد حاجت است نه به بهشت کار .

۱۱ ـ ابداع معانی ضعیف برای گنجانیدن سجع :

الٓهی اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است از دوستان است.

۱۲ ـ رعایت صنائع بدیعی توأم باسجع :

عشق مردم خوارست باعشق مردم خوار است ! الٓهی اکنون من که برمن تاوان تو آفتاب صفوت برمن تاوان .

---

(۱) ص ۱۸۸ ج چهارم کشف الاسرار (۲) ص ۱۳۸ ج سوم کشف الاسرار (۳) ص ۲۹٤ ج سوم کشف الاسرار

۱۳ ـ آوردن قرائن عربی اعم از آیه و حدیث بر ابر قرینه های فارسی بصورت ملمع :

درود بیحد بران محرم حرم وصول وممدوح و ما محمد الا رسول برداشت نقاب از جبین بر مسندانی لکم رسول امین ....

۱٤ ـ مجزا بودن قطعات و عطف نشدن بیکدیگر مانند :

و ازانم که سزم جاوید نیا ویزم پس چه سازم جز آنک می سوزم تا ازین افتادگی بر خیزم (۱)

۱۵ ـ رعایت تناسب و وزن گاه بحد توازن و ترصیع :

هر روز ناکس ترم و از مراد واپس ترم نه یارم گفت که ترا شایم نه دلم بار دهد که با دشمن بیک زبان برایم (۲)

۱٦ ـ استعمال سجع در معانی شعری مانند :

نفس بدبخت دود چراغ کشته است در خانه تنگ بی در و نفس نیک بخت چشمه روشن است در بوستان آراسته بابر .

ب ـ اقتباس آیات و احادیث : اقتباس آیه و حدیث در نثر خواجه از نظر کیفیت لفظی و تناسب معنوی بیشتر از حدود معمول زمان اوست . خواجه بتقلید از مکاتیب و خطب عربی آیات و احادیث را جهته آرایش و رونق کلام در موارد مختلف در مقام استشهاد ، تشبیه ، تمثیل ، تشریح ، تأکید ، تنوع و تتمیم آورده است . همچنین گاهی آیات بجای قرینه دوم یا سوم سجع بطریق تضمین بکار رفته و آنرا بصورت قطعه ملمعی در آورده است و مثل اعلای آن مقدمه گنجنامه است که ذکر آن برفت . اینک نمونه چند از اقتباسات خواجه را که بطرق مختلف صورت گرفته ، نقل میکنیم :

۱ ـ بعنوان تتمیم : بصورتیکه آیه و یا حدیث ، معنی نثر را مکمل میکند یا بعبارت دیگر قسمتی از بیان معنی نثر به آیه و یا حدیث واگذار میشود مانند :

(۱) ص ٤۷ طبقات (۲) ص ۵۰ طبقات

۱ - بعنوان تتمیم : بصورتیکه آیه ویا حدیث معنی نثررا مکمل می کند یا بعبارت دیگر قسمتی از بیان معنوی نثر به آیه ویا حدیث واگذار می شود مانند :

من آن خداوند بی انباز بی نیازم که بهیچ چیز و بهیچ کس حاجت ندارم هرچه آفریدم برای شما آفریدم آسمان وزمین وعرش وکرسی ، لوح وقلم طفیل وجود شمایند آنچه مصطفی گفت : ینزل الله کل لیلة الی السماء الدنیا بنی جنته عدن بیده غرس شجره طوبی بیده یضع الجبار قدمه فی النار لانسبوا الدهر فان الله هو الدهر . (۱)

ای رفته از خدا تا نرسیده بدوست دل تنگ مدار که در هر نفسی همراه تو اوست عزیز اوست که بداغ اوست برراه اوست که باچراغ اوست . اینست که رب العالمین گفت : فهو علی نور ربه . (۲)

این شغل عامه موءمنان است که مصطفی صلی الله علیه وسلم در حق ایشان گفت : اکثر اهل الجنته البله ، امامقربان مملکت وخواص حضرت مشاهدت از مطالعه شهود واستغراق وجود یک لحظه با نعیم بهشت نپردازند و بزبان حال همی گویند :

روزیکه مرا وصل تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید

ای سزاوار ثنای خویش ! ای شکر کننده عطای خویش ! ای شرین نماینده بلای خویش ! رهی بذات خود از ثنای تو عاجز و بعقل خود از شناخت منت تو عاجز و بتوان خود ازسزای تو عاجز . کریما ! گرفتار آن دردم که تو دوای آنی . بنده آن ثنا ام که تو سزای آنی من در تو چه دانم تو دانی ! تو آنی که خود گفتی وچنانکه خود گفتی آنی . همانست که مصطفی گفت : لا احصی ثناء علیک کما اثنیت علی نفسک . (۳)

۲ - بعنوان تمثیل وتضمین : باین معنی که اقتباس برای مجسم ساختن معانی نثر بکار میرود : میدان هفتم صبرست از میدان قصد میدان صبر زاید قوله تعالی : (وان تصبروا خیر لکم) وصبر را سه رکنست : یکی بر بلاء (! صبر وا)

---

(۱) ص ۳۱۲ ج ششم کشف الاسرار (۲) ص ۲۶ ج هفتم

(۳) ص ۸۰۸ ج سوم کشف الاسرار

آنست و دیگر از معصیت (و صابروا) آنست سیم بر طاعت (ورابطوا) آنست. (۱)

۳ - بعنوان تنظیر و تطبیق: باین صورت که عین و یا نظیر معنی نثر در آیه و یا حدیث بیان گردد مانند:

ایمان ما از راه سمعست نه بحیلت عقل بقبول و تسلیمست نه بتاویل و تصرف گر دل گوید چرا؟

گویی من امر را سر افگنده ام اگر عقل گوید که چون؟ جواب ده من بنده ام ظاهر قبول کن و باطن بسپار هر چه محدث است بگذار و طریق سلف است بمدار و (انا ربکم فاعبدون) می گوید مرا پرستید که معبود منم مرخوانید که مجیب منم.

٤ - بعنوان تأیید و تأکید: که با ایراد آیه و یا حدیث معنی شعر و گردد مانند:

الهی ای داننده هر چیز و سازنده هر کار و دارنده هر کس نه کس را باتو انبازی نه کس را از تو بی نیازی:

کار به حکمت می اندازی و بلطف می سازی، نه بیداد است و نه بازی. الهی نه بچرایی کار تو بنده را علم و نه بر تو کس را حکم.

سزاها تو ساختی و نواها تو خواستی نه از کس بتو، نه از تو بکس همه از تو بتو همه تویی بس الا کل شیء ما خلا الله باطل (۲) سه دیده است عارف را:

دیده سر بیند و آن لذت راست -
و دیده دل و آن معرفت راست -
و دیده جان و آن مشاهدت راست -
و ما قدره والله حق قدره (۳)

ج: درج شعر:

نثر خواجه همانطوریکه مشخصات لفظی شعر یعنی وزن و قافیه و ردیف را در بیشتر موارد قبول و رعایت کرده از نظر مختصات معنوی نیز علاوه برد خالت در معانی و اغراض شعر در موارد مختلف شعر را در نثر درج کرده است.

(۱) ص ۸۱ صدمیدان (۲) ص ۳٦ ج هفتم کشف الاسرار. (۳) طبقات

هر چند در نثر های قبل از خواجه کم وبیش اشعار فارسی ویا عربی استعمال شده اما شیخ از نخستین کسانی است که شعر ونظم را بمناسبت موضوع بطرق مختلف ورعایت دقایق فنی در نثر گنجانده است. اشعار یکه در گنج نامه و الهی نامه و مناجات ذکر شده همه پرداخته طبع اوست. در طبقات الصوفیه فقط یک بیت فارسی آمده(۱) که گوینده ان ظاهراً خواجه است اشعار عربی خواجه در طبقات بسیار ذکر شده. در صد میدان فقط یک بیت مذکور است در کشف الاسرار تعداد ابیاتیکه نسبت بخواجه ثابت است زیاد هست. خواجه در یک مورد(۲) یک مصرع از قصیده سنایی رابتلویح در نثر تضمین کرده است. در موارد دیگر پنج شعر سنایی (۳) را آورده ودر یک مورد آن اسم گوینده هم در شعر آمده است در گنج نامه اشعار کثیری از خواجه آمده است والبته باید متذکر شد که گاهی در گنج نامه باشعاری بر میخوریم که گوینده آن دو قرن بعد از خواجه می زیسته است مانند اشعار سعدی تاموقعیکه متن انتقادی گنج نامه تهیه نگردد صحت انتساب اشعار خواجه قابل تأمل خواهد بود مقدار ابیات در کشف الاسرار از دوبیت یاسه بیت تجاوز نمیکند حال آنکه در گنج نامه به قطعات و غزلها وقصاید طولانی. بر میخوریم. شعر در کلام خواجه از حیث کیفیت لفظی ومعنوی بطرق ذیل درج شده است:

۱- بطریق تتمیم: باین معنی که قسمتی از بیان اصلی نثر به شعر وا گذار میشود وشعر معنی نثر را کامل وتمام میکند. درین قسم که دقیق ترین وفنی ترین اقسام درج است جدا کردن شعر از نثر موجب گسیختن رشته ارتباط معنی ویا نا تمام

---

(۱) وآن بیت اینست: همچو علم شیری پر کرده زباد　گویی عشقم وسیم نتوانم داد

(۲) ص ۱۲ ج چهارم کشف الاسرار

(۳) ص ۹۵ ج دوم ص ۱۳۳ ج چهارم و (ص) ۱۲ ج چهارم وص ۱۰۷ جلد سوم ص ۱۲۸ جلد نهم کشف الاسرار

ساختن آن خواهد بود . مانند : حضرت محمد آن کعبه را از بتان پاك کرد وتو این کعبه را از اصنام هوا وهوس پاك گردان .

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل یک کعبه صورتست و یک کعبه دل
تا بتوانی زیارت دلها کن کافزون زهزار کعبه باشد یک دل (۱)

من چه دانستم که مادرشادی رنج است وزیر یک ناکامی هزار گنج است
من چه دانستم که زندگی درمردگی است و مراد همه در بی مرادی است .

زندگی زندگی دل است ومردگی مردگی نفس تا در خرد بمیری بحق زنده نگردی بمیر ای دوست اگر می زندگی خواهی . نیکو گفت آن جوان مرد که :

نکند عشق نفس زنده قبول نکند باز موش مرده شکار (۲)

دیدم شراب محبت چشیدم وساقی باقی را دیدم واین نداشنیدم :

جوانا خیز اگر خواهی که یابی لطف الهی
شراب خمر را بگذار گر از حق تو آگاهی
اگر با ما به صلح آیی حقیقت دان که در ساعت
شود بنده تو جمله ز اوج ماه تا ماهی

یکی مست شراب است یکی مست ساقی این یکی فانی وآن یک باقی هرچه رامستی رونموده است هرکز هوشیار نبوده است مستی پس از هوشیاری است واز عافیت عاری است مستی به کاشیانهء دل عارفان است وکارآسانت واین بیت ازآن است :

مست توام از جرعه و می آزادم مرغ توام از دانه و دام آزادم
مقصود من ارکعبه و بتخانه تو بی تو ورنه من از این دو مقام آزادم (۳)

ای درویش نشان خرمندی آنست که دل از دنیا برداری و غفلت بگذاری وپیش از رحلت دنیا حاصلی کنی زادعقبی که دنیا را ثبات وبقایی نیست و اورا

(۱) ص ۱۳۰ الهی نامه (۲) ص ۱۲ ج چهارم کشف الاسرار
(۳) ص ۷۶ گنج نامه

باهیچ کس وفایی نیست چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در حق دنیا چند کلمه فرموده که تاامتان از خواب غفلت بیدار شوند و ترجمهٔ بعضی از سخنان این است :

کردیم چو ماسفر از ین دار فنا　　بگذاشته با شما مقام وما وا
ماخود بگذشتیم بهرحال که بود　　من بعد برامتان من واویلا

الهی گاهی بخود نگرم که از من زار ترکیست . گاهی بتو نگرم گویم از من بزرگوار ترکیست. بنده چون به فعل خود نگرد بزبان تحقیر از کوفتگی وشکستگی گوید:

پرآب دو دیده وپرآتش جگرم　　پرباد دو دستم وپر از خاك سرم

چون به لطف الهی و فضل ربانی نگرد بزبان شادی و نعمت آزادی گوید:

چه کند عرش که او غاشیهٔ من نکشد　　چون بدل غاشیهٔ حکم وقضا تو کشم
بوی جان آیدم از لب چو حدیث تو کنم　　شاخ عز رویدم از دل چو بلاتو کشم (١)

الهی نزدیک نفسهای دوستانی حاضر دل ذاکرانی از نزدیک نشانت میدهند وبرتر از انی واز دورت می جویند ونزدیکتر از جانی ندانم که درجانی یاجان را جانی نه اینی ونه آنی جان را زندگی میباید توانی . نیکو گفت آنجوان مرد که گفت :

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی　　کزین زندگانی چو ماندی بمانی
ازین جیفهٔ کلبهٔ مرگت رهانت　　که مرگست سرمایهٔ زندگانی (٢)

٢ - بطریق توصیف یاتشبیه یاتمثیل : به نحویکه شعر معنی نثر را مجسم بسازد مانند :

بنده را وقتی بیاید که از تن زبان ماند وبس واز دل نشان ماند وبس واز جان عیان ماند وبس دل برود ونمونه ماند وبس جان برود بوده ماند وبس

(١) ص ٣٤٢ جلد ششم کشف الاسرار　　(٢) ص ١٢٣ ج چهارم کشف الاسرار.

این جوانمرد بمنزل رسید و پرسید از سبل چه نشان دهند چون بدریا رسید و در دریا افتاد و سخن بپرسید در خود برسید او که بمولی رسید :

بلعجب بادی است درهنگام مستی بادفقر — کز از میان خشک رودی ماهیان تر گرفت
ابتدا غواص ترک جان و فرزندان بگفت — پس بدریا در فروشد تا چنین گوهر گرفت
سالها مجنون طوافی کرد در کهسار و دشت — تا شبی معشوقه را در خانه مادر گرفت (۱)

همه آتش هاتن سوزد و آتش دوستی جان بآتش جان سوز شکیبایی نتوان :

گر بسوزد گر بسوز ور نوازد گو نواز — عاشق آن به کز میان آب و آتش در بود (۲)

الهی ! همه از حیرت بفریادند و من بحیرت شادم، بیک لبیک در همه ناکامی برخود بکشادم . دریغا روزگاری که نمی دانستم که لطف ترا دریازم .

الهی ! در آتش حیرت آویختم چون پروانه در چراغ ، نه جان رنج تپش دیده نه دل الم داغ .

الهی ! در سر آب دارم در دل آتش، در باطل ناز دارم در ظاهر خواهش . در دریامی نشستم که آنرا گران نیست بجان دردی است که آنرا درمان نیست ، دیده من بر چیزی آمد که وصف آنرا زبان نیست :

حضمان گویند که این سخن زیبانیست — خورشید مجرم ار کسی بینانیست (۳)

دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست.

اکنون نه می یارم گفت که منم نمی یارم گفت که است.

چشمی دارم همه پر از صورت دوست — با دیده مرا خوش است تا دوست در اوست
از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست — یا اوست بجای دیده یا دیده خود اوست

الهی گل بهشت در نظر دوستان تو خار است و جوینده ترا با بهشت چه کار است :

اگر چه مشک اذفر خوش نسیم است — دم جان بخش چون بویت ندارد
مقام خوب و دلجوست فردوس — ولیکن رونق کویت ندارد

(۱) ص ۶۲ جلد چهارم کشف الاسرار. (۲) ص ۶۷۴ جلد اول کشف الاسرار.
(۳) ص ۲۱ ج سوم کشف الاسرار.

مثل ایمان چون مثال ترازوست یک کفهء ترس و دیگر امید وزبانهء دوستی کفها با خلاق نیکو آویخته بیت:

مرغ ایمانرا دو پر خوف و رجاست مرغ را سی پر پرانیدن خطاست (۱)

قمریان چون مقربان درکار و طوطیان چون صوفیان در اذکار مرغان برمنابر اشجار خطبهء حمد حق کرده تکرار آرمگه هزار شیدا از سبزه آب صحن صحرا:

سنبل سر زلف شانه کرده زتار سمن بهانه کرده
آواز نوای بلبل مست لاله قدح شراب در دست
ایام بهار داد نوروز مردم همه در نشاط آنروز
بر هر طرف شکفته باغی آراسته تر ز شب چراغی
چون باغی بهشت خرم و خوش از بوی گل آن مشام دلکش (۲)

۳- بطریق تطبیق و تنظیر:

بصورت که معنی شعر و معنی نثر هر دو یکی و یا نظیر هم باشد باین معنی که شاعر مطلب شعر را قبلاً در نثر بیاورد و بعد همان شعر را ذکر کند مانند: خداوندا! تو مارا جاهل خواندی از جاهل جز از جفا چه آید؟ تو مارا ضعیف خواندی از ضعیف جز از خطا چه آید؟. خداوندا! بر نتاوستن ما با نفس خود از ان ضعیف انگار و دلیری و شوخی ما از ان جهل انگار. خداوندا! تو مان برگرفتی و کس نگفت که بردارا کنون که برگرفتی بگذار و در سایه لطف خود میدار:

گر آب دهی نهال خود کاشته‌ای ور پست کنی بنا خود افراشته ای
من بندهء همانم که تو پند داشته‌ای از دست میفگنم چو برداشته‌ای (۳)

الهی هر کس ترا شناخت هر چه غیر تو بود بینداخت:

هر کس ترا شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانهء تو هر دو جهان را چه کند (٤)

(۱) ص ٦۱ صد میدان

(۲) ص ۱۰۸ کنجنامه (۳) ص ٤۸٥ جلد دوم کشف الاسرار (٤) ص ٦ الهی نامه

دو گیتی درسر دوستی شد و دوستی در سر دوست، اکنون نمی یارم گفت که اوست

چشمی دارم همه پراز صورت دوست بادیده مرا خوشست تادوست در اوست

از دید. و دوست فرق کردن نه نکوست یااوست بجای دیده یادیده خوداوست(۱)

توحید در دلهای مومنان برقدر درد دلها بود هر آن دلی که سوخته تر و در دوی تمامتر باتوحید آشناتر وبحق نزدیکتر:

بی کمال سوز در دنام دین هر گز مبر بی جمال شوق وصلی تکیه بر ایمان مکن(۲)

الهی گاهی بخود نگرم گویم از من زارتر کیست گاهی بتو نگرم گویم از من بزرگواز ترکیست.

گاهی که بطینت خود افتدنظرم گویم که من از هر چه بعالم بترم

چون از صفت خویشتن اندر گذرم از عرش همی بخویشتن درنگرم(۳)

الهی نور دیده آشنایانی. روز دولت عارفانی، لطیفا چراغ دل مریدانی وانس جان غریبانی کریما آسایش سینه محبانی ونهایت همت قاصدانی، مهربانان حاضر نفس واجدانی وسبب دهشت والهانی نه بچیزی مانی تا گویم که چنانی، آنی که خود گفتی و چنان که گفتی آنی، جانهای جوانمردان را عیانی واز دیده ها امروز نهانی:

اندر دل من بدین عیانی که توبی و از دیده من بدین نهانی که توبی

اوصاف ترا وصف ندانند کردن توخود بصفات خود چنانی که توبی (٤)

درد ودرمان غم وشادی فقر وغنی این همه صفات سالکانست در منازل راه امامرد که بمقصد رسیداورا نه مقام است نه منزل نه وقت ونه حال نه جان ونه دل:

مکن درجسم وجان منزل که این دونست وان والا قدم زین هردو بیرون نه، نه اینجاباش نه آنجا

الهی وقت را بدرد می نازم وزیادتی را میسازم بامیدآن که چون درین درد بگذارم در دوراحت هردو براندازم (٥)

---

(۱) ص ۳۱ ج اول کشف الاسرار. «۲» ص ۱۸۲ جلد پنجم کشف الاسرار

(۳) ص ۹۱ ج پنجم کشف الاسرار. (٤) ص ۱۰ جلد پنجم کشف الاسرار

(٥) ص ۱۲۸ ج ۹ کشف الاسرار.

نه پیدا که عزت قدم رهی را چه ساخته از انواع کرم رهی را اول قصدی دهد غیبی تا از جهانش باز برد پس نوری دهد روشن تا از جهانیانش باز برد پس کششی دهد قربی تا از آب و گل باز بر دچون فردشود آنگه وصال فرد را شاید:

جوینده‌ء تو همچو تو فردی باید آزاد ز هر علت و دردی باید
زان می نرسد بوصل تو هیچ کسی کاندر خور غمهای تو مردی باید(۱)

در شب غفلت حیات گریان باش تادر روز ممات خندان باشی که المؤمن بکا باللیل ویصام با انهار

ای که پیوسته تو در عصیان روی گر بمیری همچنین پزمان روی
نیك باید زیستن تا وقت مرگ دیگر ان گریان و تو خندان روی(۲)

٤ بطریق تائید وتاکید : که شعر برای تأکید معنی نثر بکار رود واین نوع از سایر انواع در نثر رایج تر است :

خداوندا! یافته میجویم بادیده ترمیگویم : که دارم چه جویم؟ که بینم چگویم؟ شیفته این جست وجویم گرفتار این گفتگویم

خداوندا ! خود کردم و خود خریدم آتش برخود افروزانیدم از دوستی آواز دارم دل وجان ترا ناز دارم

مهربانا اکنون که در غرقابم دستم گیر که گرم افتادم :

زین بیش مزن تو ای سنایی غم عشق که آواره چو تو بسند در عالم عشق
بپذیر تو پند گیر یك ره کم عشق کز آب روان گرد برآرد غم عشق(۳)

پیر طریقت جوانمردی را پند میداد و نصیحت می کرد که : ای مسکین ! تا کی میروی و ردأ مخالفت بر دوش ! دیر است تا اجل ترا می خواند یك بار با او نیوش ای عاشق بر شقاوت خویش بر خود بفروخته مایه‌ء خویش پیش از دیدار عزرائیل یك روز بیدار گرد پیش از هول مطلع یك لحظه هشیار گرد .

---

(۱) ص ۳۸۸ جلد هشتم کشف الاسرار ص ۱٦ گنجنامه . (۲) ص ۱٦ گنجنامه .
(۳) ص ۹۵ جلد دوم کشف الاسرار .

شعـــر :

پیش ازان کین جان عذرآور فروماند ز نطق

پیش از آن کین چشم عبرت بین فرو ماند ز کار

تا کی از دار الغروری ساختن دار السرور

تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار (۱)

خود را مبینید که خود بینی را روی نیست خود را منگارید که خود نگاری را رأی نیست خود را مپسندید که خود پسندی را شرط نیست :

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست

بوسه بر خام کف پایی ز خود بیزار زن (۲)

الهی گر در عمل تقصیر است آخر ایندل پر درد کجا ست و گر در خدمت فترت است آخر این مهر دل بجا ست و رفعل ما تباه است فضل تو آشکار است ور آب وخاك بر شدبل تا بر اسد نوار ازلی بجا ست :

محنت همه در نهاد آب و گل ماست بیش از گل و دل چه بود آن حاصل ماست (۳)

تبصره : در طبقات الصوفیه گاهی پس از شرح مناقب مشایخ و اولیای کرام وگاهی در ذیل مناجات اشعار عربی که علی الاکثر زاده طبع پیر هرات است آمده که یك نمونه آن ذیلاً ذکر میشود :

عارف خود را گم کرد که ترا دید دید ار آنست و در ارنای ببرید

السمع و العین وا لفواد لقی و الحق ما ان نیال با لحشر

طا لبنا با لذی علیه لنا فا ستعصموا من رعوته البشر

در طبقات الصوفیه فقط این بیت فارسی آمده که که شاید از شیخ باشد :

---

(۱) ص ۱۰۸ جلد سوم کشف الاسرار. (۲) ص ۴۳ جلد پنجم کشف الاسرار.

(۳) ص ۵۹ جلد نهم کشف الاسرار.

الهی آفریدی رایگان وروزی دادی رایگان بیامرز رایگان که تو خدایی نه بازارگان.

من بنده عاصی ام رضای تو کجاست تاریک دلم نور وضیای تو کجاست
مارا تو بهشت اگر به طاعت بخشی آن بیع بود لطف وعطای تو کجاست (۱)

ای خداوندیکه در دل دوستانت نور عنایت پیداست، جانها در آرزوی وصالت حیران وشیداست چون تو مولی کراست؟ چون تو دوست کجاست هر چه دادی نشان است وآیین فرداست آنچه یافتم پیغام است وخلعت برجاست.

الهی نشانت بیقراری دل وغارت جان است خلعت وصال در مشاهده جلال چگویم که چون است:

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد
دانم که زمانه را زبون خواهی کرد
گر زیب وجمال ازین فزون خواهی کرد
یارب چه جگرهاست که خون خواهی کرد (۲)

شمار علی کل حال بامزدوران باعارف چه شمار است عارف خود مهمان است مزد مزدور ونزل مهمان در خور میزوان است. مایه مزدور حیرت ومایه عارف عیان است. جان عارف درسر مهر اوناوان است جان مزدور را نور امید در دل تاودو عارف را نور عیان در جان، مزدور درمیان نعمت گردان واز عارف خود عبارت نتوان نفس عارف را قیمت پیدانیست دانی چرا؟ که آن نفس از حضرت جدانیست. قالب چون صدف است ونفس چون جوهر مبداء آن از حضرت است ومرجع آن باحضرت، گرآن نفس از اینجا بودی نفسانی بودی واگر نفسانی بودی حجاب تفرق بسوختی آنچه نفس عارف سوزد آتش دوزخ نسوزد از بهر آنکه آن آتشی است که دوستی آنرا می افروزد:

(۱) ص ۱۰ الهی نامه
(۲) ص ٤٤۱ جلد هفتم

فقی فواد المحب فارهوی احونا الحمیم ابردها

عارف کی بود؟ اوکه اواز آواز صور آگاه شود یاهول رستخیز اورا مشغول دارد یادود دوزخ بدورسد یانعیم بهشت بروآویزد امروز همه جهان درشغلند وایشان بایکی وفرداهمه خلق درنعیم غرق وایشان هم باآن بایکی.

تسبیح رهی وصف جمال تو بسست وز هشت بهشتمان وصال تو بسست
اندر دل هرکسی جدامقصودیست مقصود دل رهی خیال تو بسست (۱)

وای برآنکسانیکه شب سرمست سرور اند وصبح درخواب غرور اند وفردا ازاصحاب قبور اند.

عمرم بغم دنیهء دون میگذرد هرلحظه زدیده اشک خون میگذرد (۲)
شب خفته وروزمست وهرصبح خمار اوقات شریف بین که چون میگذرد

د- صنائع شعری:

درنثرخواجه بعضی ازصنائع شعری را می بینیم که گاه بطور طبیعی آمده وگاه درایراد آن قصد ونظری بوده است. اینک چندنمونه آن طور مثال ذکر میشود:

جناس تام:

الهی! اکنون من که برمن تاوان
توآفتاب صفوت برمن تاوان (۳)
الهی یقینی ده که درآز برماباز نشود
وقناعتی ده که صعوه حرص ماباز نشود
وچشم امید ماجزبروی تو باز نشود (٤)

جوانمرد چون دریاست وبخیل چون جوی؛ دراز دریا جوی نه ازجوی

(۱) ص ۱۵۳ جلد هفتم (۲) ص ۳۷ گنجنامه (۳) ص ۱٤۷ طبقات
(٤) ص٦ الهی نامه

جناس مرکب :

عشق مردم خوار است؛ بی عشق مردم خوار ست .

یك من نان ازمنان طلب که ازین دو نان دو نان بسنان حاصل میشود . (۱)

دلا چون بریدی ز دو نان طمع　　ز قوت کسان قوت جان مخواه

سنان خور که حاجت و هیچ وقت　　ز دکان دو نان یکی نان مخواه (۲)

جناس خط :

الهی آمدم با دو دست تهی ، بسوختم برامید بهی ، چه بود اگر از فضل خود برین خسته دلم مرهم نهی . (۳)

بدان ای عزیز ! که رنج مردم درسه چیز است : از وقت پیش می خواهند واز وقت بیش می خواهند وآن دیگران ازآن خویش می خواهند (٤)

ای شب تو در خرابه تاریکها بومی و من بر تخت بخت روزگار اسکندر رومی (٥)

ای طالبان ! بشتابید که نقد نزدیك است. ای شبروان مخسبید که صبح نزدیك است ای شتابندگان شاد شوید که منزل نزدیک است . ای تشنگان ! صبر کنید که چشمه نزدیك است ای غریبان بنازید که میزبان نزدیك است. ای دوست جویان خوش باشید که اجابت نزدیك است.

ای دلکشای رهی ! چه بود که دلم را بگشایی ! واز خود مرهم بر جانم نهی ! من سود چون جویم که دو دستم از مایه تهی ، نگر که بفضل خود افگنی مرا بروز بهی (٦)

الهی ! عارف ترا بنور تو میداند. از شعاع وجود عبارت نمیتواند. موحد ترا بنور قرب می شناسد. در آتش مهر می سوزد. از ناز باز نمی پردازد. (۷)

جناس زائد :

---

(۱) یادداشت درسی دکتور خطیبی استاد دانشگاه تهران (۲) ص ٤۷ الهی نامه

(۳) ص ٤٦۲ جلد ششم کشف الاسرار　(٤) ص ۳٤

(٥) ص ٤۲ کنز السالکین منتشره مجله فاکولته ادبیات استانبول شماره سوم سال ۱۹٥۹　(٦) ص ٦۱۰ جلد سوم کشف الاسرار

(۷) ص ٥۰۸ جلد دوم کشف الاسرار

ندای حق بر سه قسم است: یکی را به ندای وعید خواند از روی عظمت بخوف افتاد یکی را بندای وعد خواند بنعمت بر جا افتاد. یکی را بندای لطف خواند بحکم انبساط بمهر افتاد. بنده باید که میان این سه حال گردان بود: اول خوفی که او را از معصیت باز دارد، دوم رجایی که او را بر طاعت دارد، سوم مهری که او را از و باز رهاند

تا باتو تویی ترا بحق ره ندهند چون بی توشدی ز دیده بیرون نه نهند (۱)

خوش آن علمی که از ماه تا بماهی است، اما علم و دانش معرفت الهی است (۲)

من چه دانستم که مادر شادی رنج است وزیر یك ناکامی هزار گنج است! من چه دانستم که این باب چه بابست وقصه درستی راچه جوابست! من چه دانستم که صحبت تو مهینه قیامت است وعز وصال تو در ذل حیرتست! جان وجهان کعبه جای خوش است و معشش اولیاست و مستقر صدیقانست، اما بادیهء مردم خوار در پیش دارد. میل در میل و منزل در منزل، تا خود کرا جست آن بود که آن میلها و منزلها باز برد و بکعبه معظم رسد. (۳)

طباق:

الهی اگر چه شب فراق تاریك است دل خوش دارم که صبح وصال نزدیکست (٤)

خداوندا! موجود نفسهای جوانمردانی! حاضر دلهای ذاکرانی! از نزدیك نشانت میدهند وبرتر از آنی! واز دور می پندارند ونزدیکتر از جانی!

گفتم صنما مگر که جانان منی اکنون که همی نگه کنم جان منی (۵)

الهی! نشان این کار مارا بی جهان کرد، تا از تن نشان ما راهم نهان کرد. دیده وری تو رهی را بیجان کرد. مهر تو سود کرد و دوگیتی زیان کرد. الهی دانی بچه شادم؟ با آنکه نه بخویشتن بتو افتادم تو خواستی نه من خواستم، دوست بربالین دیدم چون از خواب بر خاستم. (٦)

---

(۱) ص ۱۳۲ جلد چهارم کشف الاسرار (۲) ص ٥٦ الهی نامه

(۳) ص ٤٨ جلد دوم کشف الاسرار (٤) ص ۱۳ الهی نامه

(۵) ص ۷٤۰ جلد دوم کشف الاسرار «٦» ص ٥٦۹ جلد دوم کشف الاسرار

الهی چند نهان باشی چند پیدا؟ که دلم حیران گشت و جان شیدا، تا کی از استتار و تجلی کی بود آن تجلی جاودانی؟ الهی چند خوانی و رانی؟ بگداختم در آرزوی روزی که در آن روز تو منانی، تا کی افگنی و برگیری؟ این چه وعدست بدین درازی و بدین دیری؟ سبحان الله ما را برین درگاه همه نیاز، روزی چه بود که قطره‌ای از شادی بر دل ما ریزی؟! تا کی ما را می‌آب و آتش برهم آمیزی؟ ای بخت ما از دوست رستخیزی (۱)

تلمیح: الهی در دیست مرا که بهی مباد، این درد مرا صوابست، با دردمندی بدرد خرسند کسی را چه حسابست، الهی قصه اینست که بر داشتم این بیچاره دردزده را چه جوابست. آن عزیز راه و برگزیده پادشاه یونس پیامبر که قصه وی می‌رود، روزگار و حال او همین صفت داشت، مردی بود در بوته بلا پالوده زیر آسیای محنت فرسوده، تازیانه عتاب بی محابا برسر وی فرو گذاشته و هرچند که در مجمره بلا جگر او بیش کباب کردند او بر بلای خود عاشق تر بود که ماه روی عشق حقیقت را که نشان دادند در کوی بلا نشان دادند در حجره محنت (۲)

اهل خدمت دیگرند و اهل صحبت دیگر، اصل خدمت اسیران بهشت اند و اهل صحبت امیران بهشت، اسیران در ناز و نعیم اند امیران باراز ولی نعمت مقیم اند وقد احسن بی اذ اخرجنی من السجن، محسن نه اوست که بابتداء احسان کند، محسن اوست که پس از جفا احسان کند، یوسف اول جفای نفس خود دید که در زندان التجا بساقی کرده بود و گفته که (اذکرنی عند ربك) پس خلاص خود از زندان بفضل و کرم حق دید و آنرا احسان شمرد گفت: (احسن بی اذ اخرجنی من السجن) و هرچند که بلاء چاه دیده بود آنرا با زنگفت که آن بلا در حق خود نعمت می دید که در چاره وحی حق یافت و پیغام ملک شنید. نیازمند

(۱) ص ۶۷۱ جلد پنجم کشف الاسرار

(۲) ص ۳۰۹ جلد ششم کشف الاسرار

را رد نیست و در پس دیوار نیاز مگرد نیست و دوستی را چون نیاز وسیلتی نیست موسی چون بمقام مناجات رسید درخت امیدش ببر آمد و اشخاص فضل بدر آمد . شب جدایی فروشد و روز وصل برآمد و موسی را شوق در دل و ذکر بر زبان ومهر در جان و عصا در دست ندا آمد از جبار کائنات که : ای موسی ! وقت راز است و هنگام ناز است و روز بار است. یا موسی ! سل تعطه . چه داری حاجت ؟ چه خواهی از عطیت؟ ای موسی ! می خواه تامی بخشم. می گوی تامی نیوشم. (۱)

جمع و تقسیم :

هیچکس از دوستان او این راه نبرید تا سه چیز بهم ندید :

از سلطان نفس رسته ، دل بامولی پیوسته وسر باطلاع حق آراسته (۲)

فردا در قیامت چشمها همه گریان بود از هول رستاخیز و فزع اکبر ، مگر چهار چشم : یکی غازیی که در راه خدای زخمی بروی آید وتباه شود، دیگر چشمی که از محارم فروگیرند تا بناشایست ننگرد، سوم چشمی که از قیام شب پیوسته بی خواب بود ، چهارم چشمی که از بیم خدای بگیرید (۳)

زندگان سه کس اند: یکی زنده بجان، زنده بعلم، یکی زنده بحق . او که بجان زنده است بقرت است وبباد ! او که بعلم زنده است زنده بمهر است وبیاد ! او که بحق زنده است زندگانی خود بدوشاد !

الهی جان در تن گر از تو محروم ماند مرده زندانیست و او که در راه تو بامید وصال تو کشته شود زنده جاودانیست !

گفتی مگذر بکوی مادر مخمور تا کشته نشی که خصم ماهست غیور
گویم سخنی بتا که باشم معذور ، در کوی تو کشته به که از روی تو دور (٤)

و توانگری سه چیز است: توانگری مال ، توانگری خوی و توانگری دل .
توانگری مال سه چیز است: آنچه حلال است محنت است و آنچه حرام است

---

(۱) ص ۷٦۲ جلد سوم کشف لاسرار (۲) ص ۳٦۱ جلد پنجم کشف الاسرار
(۳) ص ۱۲۹ جلد پنجم کشف الاسرار (٤) ص ۳۵۵ جلد دوم کشف الاسرار

لعنت است و آنچه افزونی است عقوبت است

و توانگری خوی سه چیز است : خرسندی و خشنودی و جوانمردی

و توانگری دل سه چیز است : همتی به از دنیا مرادی به از عقبی ، اشتیاقی تا دیدار مولی . (۱)

تنسیق الصفات :

ای سزای کرم و نواز نده عالم نه باوصل تواند و هست نه بایاد تو غم ، حضمی و شفیعی و گواهی و حکم ، هرگز بینمانفسی بامهر تو بهم ، آزادشده از بند وجود و عدم ، درمجلس انس قدح شادی بر دست نهاده دمادم (۲)

مراعات النظیر :

الهی برین بساط پیاده ام رخ بهرکه آورم اسب جفا

برما می تازد از آن که فرزین طاعت همه کجرواست

الهی در آن ساعت که در شاهمات اجل درمانده باشیم

از دیو فیل صورت مان در امان خود نگهداری (۳)

تمثیل و تشبیه :

جواهریست برخاك افتاده میان راه عالم از قیمت آن جواهر ناآگاه صاحب دولتی بسر آن رسید ناگاه پادشاهی جاوید یافت بی طبل و کلاه از قیمت آن جوهر بر راه چیزی نکاست قیمت آن جوهر هم که دی بود بجاست نور جوهر کراتابان است آنرا که عنایت معلوم است ، کله برخاست. (٤)

حقیقت این کار همه نیازست حسرتی بی کران و دردی مادرزاداست در آن هم ناز است و هم گداز است هم رستخیز نهان و هم زندگانی جاویدان است بی قراری دل واجد آن است بلای جان مقربان است حیرت علم محققان است احتراق عشق عارفان و همان قصد دوستان و سرگردانی جوانمردان است سرگردانی شان در این راه چنان است که کسی در چاهی بی قعر افتد هر چند که

---

(۱) ص ۷۳۸ ج اول کشف الاسرار (۲) ص ٦۹۸ جلد اول کشف الاسرار

(۳) ص ۱۷ الهی نامه (٤) ص ۲۳۰ جلد چهارم کشف الاسرار

درآن چاه میشود آن چاه بی قعر ترکه هرگز اورا پای برزمین نیاید. همچنین روندگان درین راه همیشه روان اند افتان و خیزان که هرگز ایشان راوقفتی نه ودرین اندوه سلوتی نه واین دریا راقعری نه واین حدیث راغایتی نه

درین راه گرم رو می باش تا از روی نادانی نگرنندیشیا هرگز که این ره را گران بینی (۱)

فضل بدبخت دودی چراغست کشته در خانه ای تنگ بی درونفس نیک بخت چشمه ایست روشن وروان دربوستان آراسته بابر. (۲)

استفاده از مناسبات لفظی :

صرف سه حرفست (ص وف) به (صاد) صدق و صفاو صلابت و صبر و صلاح ازخداطلب کند وبه (واو) وفاوصلت و وجد ازخود طاب کندوبه (فا) فرج وفرح ازخود طلب کند تااورا پوشیدن صوف مسلم شود . (۳)

شب دوحرف است « ش وب » شین شهادت است که قو لوا لااله الاالله تفلحوا یاشین شفاعت است که شفاعتی لاهل الکبائر من امتی یاشین شرف عبارت است.

که من عمل صالحا فلاانفسهم یهدون یاشین شهپر همت است که لیس للمومن ان یذل علی نفسه یاشین شبنم عشق است که والذین امنوا اشد حبالله یاشین شعار صد قسمت که فلو اصدق الله لکان خیرا لهم یاشین شاهراه طریقت است که من آمن و عمل صالحاثم اهتدی یاشین معرفت است که من عرف نفسه فقد عرف ربه (٤)

مختصات معنوی:

دخالت در معنی واغراض شعری :

وصف خزان : ناگاه درتیر ماه رسیدم بدان باغ دیدم بسی زاغ آری حکم الهی رسیده صر صر تیر ماهی وزیده گلها بریخته وعندلیبان گریخته لاله مرده وشکوفه پژمرده بنفشه بیمار نیلوفر سوکوار نسرین افتاده نسترن جان داده یاسمن آواره سمن بیچاره ریاحین در سکرات چشم عبرت بین در قطرات عنچه هاریزیده بر گها برسیده

(۱) ص ۳۵۹ ج چهارم کشف الاسرار (۲) ص ٤٦ ج چهارم کشف الاسرار
«۳» ص ۱۳۱ فی آداب صوفیه (٤) ص ٤٠ گنجنامه

جویبارها سراب گلزارها خراب هوای آن پر گرد سبزه‌ها رخ زرد نازنینان رزان کشته تیغ خزان. (۱)

دختر نمرود چون نگاه کرد آتش را چون بهشتی آراسته دید وتختی از یاقوت سرخ مکلل به جواهر و چهار بالش عزت نهاده و ابراهیم علیه السلام بر ان نشسته وصد هزار مرغان خوش زنگاری ولاجوردی و ارغوانی وزعفرانی چنانچه دانی بالای سر ابراهیم در پرواز در پیش وی غلمان وحوران وساقیان قدحهای مالامال بر کف دست گرفته (۲)

تکرار:

الهی ترا آنکس بیند که ترا دید　　وی ترا دید که دو گیتی ویرا ناپدید
وترا او دید که نادیده پسندید　　پس از ان ترا ندید که بخویشتن دید
دیدار که چشم ودل در او ناپدید　　دیدار انیست دراز نای ببرید
چشم غریق از پری آب ندید　　آنکس که ترا بیك دیده دید چه دید؟
واو ترا دید که همه در دیدار ناپدید　　وز نگرستن او باز آمد که ترا بخود دید
مسکین او که ترا دید و ندید　　ترا بتو بایست دید
بخود دید آنچ جست ندید، بهر خود دید　　بتر آنست که راضیست بانچ دید (۳)

تکلف:

این معنی در رساله صد میدان که در تحلیل مقامات معنوی نوشته شده بکمال دیده میشود. هر میدان دارای سه رکن وهر رکن را سه نشانست مانند: میدان هفتم: لجا باز پناهیدن است بیکجا وآن سه رکن است: لجاء زبانست ولجاء دل و لجاء جان. لجاء زبان اعتذارست لجاء دل انتقار است و لجاء جان اضطرا است (٤)

کثرت لغات عربی: مقدار لغات عربی در آثار شیخ بمناسب کیفیت و وضوع بیشتر ازحدود معمول درنثر و نظم آندوره است چنانچه فیصدی آنرا میتوان بدین ترتیب فرض کرد:

طبقات: تقریباً سی فیصد　　گنج نامه: چهل فیصد
کشف الاسرار: بیست و پنج فی صد　　صد میدان: چهل و پنج فی صد
مختصری فی آداب الصوفیه: بیست فیصد　　الهی نامه: سی فیصد

---

(۱) ص ۱۵۸ گنجنامه. (۲) ص ۱۷۲ گنجنامه (۳) ص ٤۲ طبقات (۲) ص ٦۹ صد میدان

منازل السائرین شیخ الاسلام

خواجه عبدالله انصاری

ترجمه استاد بیتاب

الحمدلله الواحد الاحد القیوم الصمد اللطیف القریب المهیمن السمیع المجیب الذی اصطر سرائر العارفین کرائم الکلم، من مائم الحکم والاح لهم لوائح القدم فی صفائح العدم ودلهم علی اقرب اسبل الی المنهج الاول. . . . . .

. . . . . .

وصلواته وسلامه علی صفیه الذی اقسم به فی اقامه حقه محمد واله کثیراً.

امابعد جماعه از راغبین در وقوف بر (منازل السائرین) بسوی حضرت رب العالمین جل جلاله از فقراء وغرباء زمانی از من خواهان بودند که برای ایشان بیانی کنم تابر معالم آن عنوانی باشد. بعداز استخاره واستعانت از حق خواهش ایشان را پذیرفتم ونیز خواهش کردند که بچنان ترتیبی باشد که اشاره برتوالی آن بود ودلالت کننده برفروعی باشد که از عقب آن می آید وباید از سخنان دیگران خالی وضمناً مختصر باشد طوری که لفظاً لطیف وحفظاً خفیف باشد بنابرین نخواستم شرح کنم قول ابی بکر الکتانی را که فرموده:

«بین خدا وبنده هزار حجاب ظلمانی ونورانی است.» چرا که سخن بطول می انجامید پس کلیات آن مقامات را که دلالت کننده بر تمام آنها باشد ذکر نمودم ومقوله ابو عبیدالله بسری را کار بستم که فرموده:

«خدایتعالی را بندگانی است که مینماید به ایشان در بدایات ایشان آنچه در نهایات ایشان است».

پس به فصول و ابوابی آنرا ترتیب دادم که از تطویل ملال آور خالی بوده ومطالب ازان به آسانی حالی گردد. و صدمقام را بده قسم عنوان دادم . جنید علیه الرحمه فرموده که بنده از حالی به حالی که ترقی داده میشود بقیهء از حال اولی برایش باقی میماند. و عقیده من آنست که مقام دومین برای او ثابت نمیگردد تانخستین را بکلی طی نکند. بدانکه سائرین یعنی سائلین را درین مقامات اختلاف بزرگی است که به ترتیب قطعی جمع آنها مشکل است با آنکه متقدمین و متأخرین تصانیف زیادی درین موضوع دارند باز هم کافی بشمار نمیرود بعضی از ایشان اشاره باصول کرده بتفصیل لب نکشوده اند . و برخی حکایات را بدون اختصار جمع کرده و عده ای مقامات خاصه را از ضروریات عامه فرق نداده و دسته ای شطح را مقام شمرده و واردات واجدرا سبب عام قرار داده و اکثر ایشان از درجات قطعاً سخن نرانده.

بایددانست که عموم علمای این طائفه متفق اند بر اینکه نهایات بدون تصحیح بدایات صحت نمی پذیرد چنانکه عمارت بدون تهداب ایستاده شده نمیتواند.

وتصحیح بدایات عبارت است از اقامت امر بر مشاهده اخلاص و متابعت سنت و تعظیم نهی برمشاهده خوف ورعایت حرمت و شفقت بر خلق الله به بذل نصیحت و باز داشتن اذیت و مجانبت ازمفسدان فرصت وتمام چیز هایی را که سبب آفات صلاحیت قلب میگردد و درین خصوص مردم سه نوع اند: یکی آنکه بین خوف ورجاعمل میکند و مدنظرشان حب باشد بارعایت حیاء و دراصطلاح چنین کس رامرید نامند و دوم آنکه لطف ازلی و مرحمت لم یزلی اورا ازوادی فرق برداشته به وادی جمع رسانیده وچنین کس را مراد خوانند وآنچه دربین مرید ومراد است طائفه مفتون ومخدوع اند که گرفتار خواهشات نفس وطالب لذات اند. وجمیع این مقامات به سه رتبه جمع شده :

یکی قاصدسیر داخل غربت سوم حصولش بر مشاهدهء جاذب بسوی عین توحیداست در طریق غناء .

معنی قصد مستفاد از این حدیث شریف است که از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده :

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سیروا سبق المفردین قیل یا رسول الله ما المفردون قال المهترون الذین یهترون فی ذکر الله تعالی یضع الذکر عنهم اثقالهم فیاتون یوم القیامه خفافاً .

ومعنی دخول در غربت از ین حدیث شریف مفهوم میگردد : عن علی رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال طلب الحق غربه .

ومعنی حصول برمشاهده از آن حدیث بر می آید که جبرئیل علیه السلام از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسید : ما الاحسان قال آن تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراك .

درین حدیث مبارك اشاره جامعه است بمذاهب این طائفه و من برایت درجات جمیع مقام را مفصل بیان میکنم تا درجهء هر یك از عامه و سالك و محقق را بشناسی چه هر طائفه روشی و مسلکی و منهاج خاصی دارد که بحکم کل میسر لما خلق له بآن رهسپارند .

و من از خدای مسئلت دارم که در آنچه قصد کرده ام مصحوب گردم نه محجوب انه سمیع قریب .

در آغاز گفتم که صد مقام را بده قسم عنوان دادم آن ده قسم از اینقرارند

۱ـ قسم بدایات	۶ـ قسم ادویه
۲ـ قسم ابواب	۷ـ قسم احوال
۳ـ قسم معاملات	۸ـ قسم ولایات
۴ـ قسم اخلاق	۹ـ قسم حقایق
۵ـ قسم اصول	۱۰ـ نهایات

قسم بدایات : مشتمل است بر ده باب و آن یقظه است و توبه و محاسبه و انابت و فکر و ذکر و اعتصام و فرار و ریاضت و سماع .

باب یقظه

خدای تعالی فرموده: قل انما اعظکم بواحده آن تقوموا لله(۱) مقصد از برخاستن برای خدا بیدار شدن از خواب غفلت است و فرار نمودن از ورطهٔ فترت و این اول کاریست که دل مومن را روشن میگرداند برای دیدن نور باید دانست که یقظه بسه چیز تعلق دارد.

(۱) ملاحظه قلب نعمت های الهی را و اعتراف بعجز از شمارش و وقوف بر حد آن و علم بتقصیر در حق آن و فراغت حاصل کردن برای معرفت احساس مندی و منت بآن.

(۲) مشاهده جنایت خود و آگاهی یافتن بر خطر آنها و کمر بستن پی تلافی آن و خلاصی از بند آن و طلب راه نجات از آن.

(۳) آگاهی بمعرفت زیادت و نقصان ایام که بگناه و عبثیات آن را ضایع کرده و باز در فکر افتادن که چگونه آنرا و ایام باقیمانده را ترمیم کند.

امامعرفت بسه چیز حاصل میشود: بنور عقل و روشنی برق منت و عبرت گرفتن باهل بلا. امامشاهده جنایت بسه چیز میشود: بتعظیم حق ومعرفت نفس و تصدیق وعهد. ومعرفت زیادت و نقصان ایام بسه چیز مستقیم میگردد: بسماع علم و باجابت و داعی خدمت و صحبت صالحان. وملاك و مرکز تمام اینها بیرون شدن از عادت است.

باب توبه

خدای تعالی فرموده من لم یتب فاولئك هم الظالمون- کسانیکه توبه نکرده اند ایشان ظالمان اند. قرار این آیت نام تائب از جمله ظالمان خارج شد و توبه صحیح نمیشود مگر بعد از معرفت گناه که باید در گناه از سه جنبه نظر کنی:

---

(۱) بگو ای محمد (ص) پند میدهم شمارا بیک کلمه که برخیزید برای خدا دو دو نفر و یک یک نفر و تفکر کنید که نیست یار شما را هیچ دیوانگی و نیست او بجز ترساننده مر شما را پیش از آمدن عذاب (سوره سبا پاره ۲۲)

یکی اینکه در وقت ارتکاب آن از عصمت خارج میشوی ودر اجرای آن خوشدل میشوی ودر اصرار به آن تعجیل ودر تلافی بتوبه سستی میکنی و باوجود آن خود را مستحق نظر رحمت الهی میشماری.

بعد از آنکه در وخامت عاقبت آن فکر نمودی میباید قرار آیت کریمه : وتوبوا الی الله جمیعاً ایها المومنون چنان از معاصی توبه کنی که باز بتمام عمر گرد آن نگردی.

باب محاسبه

خدای تعالی فرموده یا ایها الذین آمنوا تقوا الله ولتنظر نفس ماقدمت لغد (۱) خدای تعالی طریق محاسبه را بعد از توبه مقرر فرموده زیرا تاتوبه از گناه متحقق نگردد نفس بمحاسبه نمی پردازد. محاسبه را سه رکن است :

اول اینکه بین نعمت او تعالی وجنایت خود مقایسه کنی واین کار دشوار آید بر کسیکه از سه چیز عاری است : اول از نور حکمت وسوء ظن بنفس و تمییز از نعمت از فتنه.

دوم باید تمییز کنی که خدایتعالی بر تو چه حق دارد از آنچه بتصرف تست آنوقت میدانی که جنایت بر تو حجت است و طاعت بر تو منت وحکم الهی بر تو حجت است که ترا در مقابل آن معذرتی نیست.

سوم باید بدانی که هر طاعت که از تو راضی باشد آن بر تست و هر معصیت که برادر مسلکانت را بآن آلوده سازی آن بسوی تو باز گردد بنابرین میزان وقت را از دست مگذار.

باب انابت

خدای تعالی فرموده : وانیبوا الی ربکم (۲) انابت سه قسم است :

---

(۱) ای کسانیکه ایمان آورده اید ، بترسید از خدا و هر شخص نظر کند برای فردا یعنی روز آخرت چه فرستاده است.

(۲) رجوع کنید بسوی پروردگار خود بطاعت یا بدعا و تضرع.

اول رجوع بخدا جهت اصلاح چنانکه بعذر وزاری بسوی خدا باز گردد .

دوم رجوع بسوی او تعالی جهت ایفای وعده (برای تعمیل امر و نهی)

سوم رجوع از حیث حال چنانکه به اجابت سوی خدای باز گردد .

ورجوع بسوی خدا برای اصلاح بسه چیز مستقیم میشود : بخروج از اطاعت نفس و به تأثر از شوخی و بیباکی و به تلافی مافات از عبادات .

ورجوع بسوی خدا بوفا بسه چیز میشود : به بیزاری از لذت معصیت و بترك استهانت اهل غفلت از خوف اینکه مبادا خودش بآن مبتلا شود و باستقصاء در رویت علل خدمت .

ورجوع بسوی خدا از حیث حال بسه چیز میشود بمأیوسی از عملت و بمشاهده اضطرارت و بوزیدن نسیم لطف او تعالی بوجودت .

باب تفکر

خدا یتعالی فرموده ونزلنا الیك الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون (۱) تفکر تلمس بصیرت است برای دریافت حاجت و سه نوع است :

تفکر در حین توحید و تفکر در لطائف صنع و تفکر در معانی اعمال و افعال .

تفکر در عین توحید خوب نیست زیرا خود را در افگندن است در بحر جحود و انکار (۲) و نجات از ان ممکن نیست بدون چنگ زدن بانوار کشف و تمسك بعلم ظاهر و تفکر در لطایف صنع زراعت حکمت را آبیاری کردن است زیرا نتیجه اش معرفت الهی است .

و تفکر در اعمال و احوال تسهیل سلوك راه حقیقت است و از خطر تفکر در حین توحید بواسطه سه چیز خلاصی ممکن است :

---

(۱) بدرستیکه ما بسوی تو فرستادیم قرآن را تا آشکارا بیان کنی برای مردم آنچه بسوی ایشان فرو فرستاده شده وشاید فکر کنند .

(۲) زیرا گفته شده که تفکر در صفات کنید نه در ذات .

بمعرفت عجز عقل از درك آن و به یأس از وقوف از غایت و باعتصام بحبل المتین تعظیم الهی.

و لطایف صنع را بسه چیز میتوانی دریافت:

۱- بحسن نظر و خوش بینی در مبادی منن (که عبارت از عدم بوجود آوردن او تعالی است مخلوقات را)

۲- به اجابت دواعی اشارات

۳- بخلاص گردانیدن خود را از بندگی شهوات.

و اما آگاهی بفکرت بر مراتب اعمال و احوال بسه چیز میشود:

بمطالعه علمی و اتهام مرسومات و بمعرفت مواقع غیر.

باب تذکر

خدا یتعالی فرموده: و مایتذکر الا من ینیب.

باید دانست که تذکر فوق تفکر است زیرا تفکر طلب است و تذکر وجود و ابنیهء تذکر سه چیز است: انتفاع به موعظت و استبصار بعبرت و ظفر به ثمره فکرت. انتفاع بموعظه بعد از حصول سه چیز بدست آید: بشدت افتقار و باغماض از عیب واعظ و تذکر وعد و وعید.

و استبصار بعبرت بسه چیز حاصل آید: بحیات عقل و معرفت زمان و سلامت از اغراض. و از شاخ فکر بسه چیز ثمره میتوان چید: به کوتاه کردن طول امل و تدبر در قرآن و قلت صحبت و تمنا و تعلق و پر خوردن و خواب.

باب اعتصام

خداینعالی فرموده: واعتصموا بالله هو مولاکم (۱) و دیگر جافر موده: واعتصموا بحبل الله جمیعاً (۲).

اعتصام بحبل الله محافظه بر طاعت و مراقبت امر او تعالی است و فایده اعتصام بخدا نجات از موهومات و خلاصی از جمیع تردد است.

---

(۱) چنگ زنید بخدا و اوست خداوند شما.

(۲) چنگ زنید به دستاویز خدا همه.

اعتصام را سه درجه است :

اعتصام عامه بخیر است از حیث استسلام و اذعان بتصدیق وعدو وعید و تعظیم امر و نهی و تأسیس معامله بر یقین و انصاف و این اعتصام به حبل الله است.

دوم - اعتصام خاصه بانقطاع میشود و آن صیانت اراده است از حیث قبض و رهاماندن خلق بر خلق از حیث بسط وترك علایق از روی عزم و این تمسک بعروه الوثقی است.

اما اعتصام خاص الخاص باتصال است و آن شهود حق است از حیث تفرید بعد از آنکه تعظیم اوتعالی مستقیم شده باشد .

واعتصام به حق تعالی از حیث قرب همان اعتصام بالله است

باب فرار

خدایتعالی فرموده : ففروا الی الله فرار گریختن از چیزیست که دایمی نباشد وسه درجه دارد : فرار عامه از جهل بسوی علم بسعی واستواری و از کسل بعزم وجدیت و از ضیق بوسعت و از یأس بامید .

وفرار خاصه از خبر بشهود است واز رسوم به اصول واز حظوظ به تجرید و فرار خاص الخاص از ماسوی الله بسوی خدا وبعداز ان ازشهود فرار بسوی حق کنند وبعد از ان فرار از فرار بسوی حق .

باب ریاضت

خدای تعالی فرموده : والذین یوتون ماتوا وقلوبهم وجله (۱) ریاضت تمرین نفس است بر قبول صدق وسه درجه دارد :

درجه اول ریاضت عامه و آن تهذیب اخلاق است بعلم و تصفیه اعمال باخلاص وتوفیر حقوق در معامله .

درجه دوم ریاضت خاصه است و آن عبارت است از قطع التفات بسوی مقامیکه از ان در گذشته است و ابقای علم قائم مقام آن .

---

۱ - وآنانیکه میدهند آنچه میدهند از خیرات و صدقات و دلهای ایشان ترسان است بسبب آنکه بسوی پروردگار خود باز گردندگانند آن گروه در نیکوییها سبقت میکنند.

درجه سوم ریاضت خاص الخاص است که تجرید از شهود و صعود بمقام جمع است و ترك معارضات و قطع مفاوضات (یعنی همچشمی و همسری کردن).

باب سماع

خدایتعالی فرموده: و لو علم الله فیهم خیراً لاسمعهم (۱) سماع در حقیقت انتباه است و سه درجه دارد: درجه اول سماع عامه است و این نیز سه قسم است:

اجابت زجر و عید از ورع از روی ورع و اجابت دعوت وعده از روی جهد و رسیدن بمشاهده منت از روی استبصار.

درجه دوم سماع خاصه است سه چیز است: شهود مقصود در هر رمز و وقوف برغایت در هر حس و خلاص از تلذذ بتفرق.

درجه سوم سماع خاص الخاص است اول سماعی که علل را از کشف بشوید و ابد را به ازل پیوست کند و نهایات به بدایت رد نماید.

اما قسم ابواب ده است: حزن و خوف و اشفاق و خشوع و اخبات و زهد و ورع و تبتل و رجاء و رغبت.

باب حزن

خدایتعالی فرموده: تولوا و اعینهم تفیض من الدمع حزنا (۲) حزن و اندوه یا برای آن میباشد که چیزی از دستش رفته یا از جهت آنکه تأسف بر چیز ناممکن دارد و بر سه درجه است:

---

(۱) و اگر دانستی خدا در ایشان نیکویی هر آینه شنوانیدی ایشانرا.

(۲) چند نفر از مسلمانان نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمدند که ماهم شوق غزا را داریم لیکن نفقه راه و سواری نداریم آنحضرت فرمودند من هم موجود ندارم پس گریه کنان برگشتند. معنی آیت: برگشتند از پیش تو و چشمهای شان روان میشد از اشک یعنی اشک میباریدند از روی اندوه.

اول حزن عامه و آن غمناکی است بر تفریط در خدمت و افراد در جفاء و ضیاع اوقات.

درجه دوم حزن اهل اراده است و آن اندوه بر گرفتاری دل است بتفرقه و بر باز ماندن نفس از شهود و طایفه خاصه را از مقام حزن نصیبی نباشد. درجه سیم از مقام حزن غمناکی است که از جهت معارضاتی که پیش روی خواطر حائل میگردد، حدوث میکند.

باب خوف

خدایتعالی فرموده: یخافون عن ربهم من فوقهم.

معنی خوف بر آمدن از طمانینت است و سه درجه دارد:

اول خوف از عقوبت و این خوف علامت ایمان داری و صحت آن است و خوف عامه است و از تصدیق به وعید پیدا میشود از یاد کردن گناه.

درجه دوم خوف مکر است در حالی که نفوس مستغرق ناز و نعم دنیا باشند و در مقام اهل خصوص وحشت خوف، وحشت نباشد مگر از هیبت جلال و بزرگی خداوند و این آخرین مرتبه است که اهل کشف را در اوقات مناجات پیدا میشود و حالی است که کمر بیننده آنرا می شکناند.

باب اشفاق

خدایتعالی فرموده: انا کنا قبل فی اهلنا مشفقین.

اشفاق بمعنی ترسیدن مقرون به ترحم است و سه درجه دارد: درجه اول اشفاق بر نفس است که مبادا بعناد جمع گردد و اشفاق بر عمل که مبادا ضایع گردد و اشفاق بر خلیقت است جهت معرفت معاذیر آن.

درجه دوم اشفاق بر وقت است که مبادا با تفرقه آمیخته گردد و اشفاق بر قلب است که مبادا عارضهء او را مزاحم گردد. و اشفاق بر یقین است که مبادا ریب و شک به او مداخله کند.

---

(۱) پیش ازین ما در میان اهل خود ترسناك بودیم از عذاب خدا باسوء قضا یا شماتت اعدا ـ پاره (۲۵) رکوع ٦ سوره طور.

درجه سوم اشفاقی است که صاحب خود را از کبر وعجب صیانت میکند و نمیگذارد با مردم مخاصمه کند و مرید را وا دارم کند که از حدود خود تجاوز ننماید .

باب خشوع

خدایتعالی فرموده : الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله و ما نزل من الحق .

خشوع خمود و جمود نفس و طبیعت است برای متعاظم باترسناك و سه درجه دارد :

درجه اول تذلل به امر و اطاعت بحکم و سر خم کردن برای نظر رحمت حق .

درجه ثانی ترقب نفس و عمل از آفات است و ترقب روئت فضل و مهربانی هر کسیکه بتو کند یعنی ممنون آن باشی و تنسم نسیم فنا را مراقب باشی .

باب اخبات

خدایتعالی فرموده : وبشر المنجتبین (مژده بده نیایش کنندگان را) و اخبات بمعنی زاری و عاجزی کردن و از اول مقام طمانینت است و سه درجه دارد : درجه اول اینکه عصمت باید شهوت را تابع سازد و تدارك غفلت را کند و طلب عیش و بیغمی را ترك دهد .

درجه دوم آنست که سببی از اسباب اراده اش را سست و ناقص نکند و قلبش را عارضهء متوحش نسازد و فتنهء رهزن راه او نگردد .

درجه سوم آنست که مدح و ذم نزد او برابر باشد و همیشه نفس خود را ملامت کند و از نقصان مردم چشم پوشد .

باب زهد

خدایتعالی فرموده : بقیه الله خیر لکم .

زهد بمعنی بکلی بی رغبت شدن از چیزی است و بی میل شدن از دنیا . برای مردم عام قربت است و برای مرید ضرورت و برای خاصان خشیست و سه درجه دارد :

---

۱ ـ آیا وقت آن نرسید، مومنان را که نیایش کند و بترسد دلهای ایشان برای یاد کردن خدا و یاد آوردن آنچه فرو فرستاده خدای از کلام خود که راست و درست است . (سوره حدید رکوع ۱۸)

زهد درجه اول آنست که بعد از ترك حرام از شبهات هم بپرهیزد طوری که از معتبه ننگ کند و از منقصه و کراهت و مشارکت به افساق عار دارد .

درجه دوم زهد از فضول است که پی زیاده از مایحتاج نگردد و فرصت را برای عمارت باطن بکار برد و خود را به حلیهٔ آراسته کند که انبیاء و اولیاء و صدیقان کرده اند (یعنی به عبادت و اخلاق)

درجه زهد بسه چیز حاصل میشود : بحقارت نظر کردن در اشیائیکه بزهد آنها را ترك داده و به اعتدال نگاه داشتن احوال خودت و به در نظر نیاوردن اکتسابی که نمودهٔ بسبب آنکه ناظر بسوی وادی حقیقت هستی .

باب ورع

خدایتعالی فرموده : وثیابك فطهر (و جامه هایت پاك ساز). ورع منتهادرجه برحذر بودن از امور ناشایسته و نهایت درجه بتعظیم ایزدی خود را واداشتن است . ورع برای مردم عامه آخرین رتبه مقام بشمار میرود و برای مرید مقام ابتدایی است و سه درجه دارد :

درجه اول اجتناب از قبائح بحفاظت نفس از گناه و توفیر حسنات و صیانت ایمان و این صفات سه گانه درجه اول و ورع مرید است.

درجه دوم حفظ حدود است در امری که به کردن آن باك نباشد (۱) جهت ابقای صیانت و تقوی و گریختن از دنائت.

درجه سوم تورع است از هر چیزیکه باعث پراگندگی و ضیاع وقت میگردد و جمعیت خاطر و صفای وقت را از بین میبرد .

باب تبتل

خدایتعالی فرده : وتبتل الیه تبتیلاً (۲)

---

(۱) یعنی در امر مباح نیز مبادرت نکند . (۲) واذکر اسم ربك و تبتل الیه تبتیلا. یاد کن نام پروردگار خود را و بریده شود از خلق بسوی او بریدنی .

تبتل انقطاع کلی است بسوی او تعالی وجای دیگر فرموده: له دعوة الحق. یعنی تجرید محض وسه درجه دارد:

درجه اول از حظوظ (۱) و لحوظ (۲) بسوی عالم از روی بیم یا امید یا مبالات بحال. پس قطع امید به رضاء باید کرد و دفع خوف به تسلیم و ترك مبالات بشهود حقیقت.

درجه دوم تجرید انقطاع است به جلوگیری نفس از هوی بمجانبت هوی و تنسم روح انسی و درخشیدن کشف.

درجه سوم انقطاع بسوی سبقت بوسیله استقامت و استغراق در قصد و صول ونظر بسوی اوایل مقام جمع.

باب رجاء

خدایتعالی فرموده: لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه لمن کان یرجو الله والیوم الاخر (۳).

رجاء ضعیف ترین منازل مرید است زیرا که رجاء از وجهی معارضه است و از وجهی اعتراض و آن افتادن در رعونت (سستی) است بمذهب این طایفه مگر یک فایده دارد. بنابران در آیت و حدیث نامش ذکر شده و در مسالک محققین داخل گشته و آن فایده این است که حرارت خوف را باعتدال می آرد که کار به مأیوسی نینجامد.

رجاء سه درجه دارد: درجه اول آنست که عامل را به اجتهاد می آرد و بکار می اندازد و بیدار میسازد.

درجه دوم رجای ارباب ریاضت است که بجایی رسیده اند که هم ایشان در ان ترك لذات گفته و شروط علم و استیفاء حدود حمیت را لازم گرفته اند.

---

(۱) حظوظ حظ و بهره گرفتن (۲) لحظه نگریستن و التفات کردن.

(۳) هرآیینه هست شمارا درکار پیغمبر خدا پیروی نیک کسی را که امید وار ثواب خدای را و نعیم روز آخرت را.

درجه سوم رجای صاحبدلان است وان رجای لقای حق است جل جلاله که اشتیاق دیدار ایشانرا بزهد وبسختی زندگی کردن وادار ساخته .

باب رغبت

خدایتعالی فرموده : ویدعوننا رغبا ورهبا (۱)

رغبت یعنی میل کردن بسوی حق بالاتر از رجاء است زیرا رجاء طمعی است که محتاج به تحقیق است و رغبت سلوك بر تحقیق است و رغبت سه درجه دارد :

درجه اول رغبت اهل خیر است که از علم تولید میشود و صاحب خود را براجتهاد وادار میکند یعنی بکار می اندازد و از غثاثت کسالت میرهاند .

درجه دوم رغبت ارباب حال است که ازمجهود جزء مبذول را نگذارد و دامن همت راذیول وغیر مقصود را مامول .

درجه سوم رغبت اهل شهود است که تشوقی تصحب او تقیه است وتحمل او همت تقیه وبا او از تفریق بقیه نباشد .

اما قسم معاملات ده باب است : رعایت ، مراقبت ، حرمت ، اخلاص ، تهذیب ، استقامت ، توکل ، تفویض ، ثقت ، تسلیم .

باب رعایت

خدایتعالی فرموده : فمارعوها حق رعایتها . (۲)

رعایت بمعنی نگاه داشت است باهتمام وسه درجه دارد : درجه اول رعایت اعمال و درجه دوم رعایت احوال و درجه سوم رعایت اوقات.

رعایت اعمال آنست که هرقدر عمل نیکو کند باید آنرا کم شمارد و در نظر نیارد وبر آن افزوده برود واجرای آن باید برای مجرای علم باشد نه برای تزئین و خود را به آن آراستن .

---

(۱) وپیغمبران می خواندند مارا به امید وخوف (سوره انبیاء رکوع ٦)

(۲) پس رعایت نکردند حق رعایت آنرا

امار عایت احوال آنست که اجتهاد را آیینه قرار دهد ویقین را صیقل آن آیینه.

اما رعایت اوقات آنست که اگر بهر قدم ایستادی و باز غایب شدی از قدمی بصفا از رسم آن باز بروی از شهود آن بصفا.

باب مراقبه

خدایتعالی فرموده : فارتقب انهم مرتقبون (۱)

مراقبه دوام ملاحظه مقصود است وسه درجه دارد: درجه اول مراقبه حق است علی الدوام در سیر او.

درجه دوم مراقبه نظر حق است بسوی تو بترك معارضه و باعراض از اعتراض و شکستاندن رعونت تعرض (۲).

درجه سوم مراقبه ازل است بمطالعه آنچه گذشته است جهت استقبال علم توحید.

باب حرمت

خدایتعالی فرموده ومن یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه(۳)

حرمت بمعنی پرهیز کردن است از مخالفت وجسارت وسه درجه دارد :

درجه اول تعظیم امر ونهی است محض جهت رضای الهی نه از ترس آتش دوزخ ونه به امید حصول نعمت جنت ونه برای خودنمایی وریاکاری ورنه عبادت نفس است نه عبادت باری تعالی.

درجه دوم اجرای خبر است بر حسب ظاهرش وآن باقی گذاشتن است اعلام توحید خبریهء عامه را بر ظاهر آن بدون تاویل تکلف از روی تعشق ونه از ظاهر آن بتمثیل تجاوز کند ونه ادعای ادراك باتوهم را بران کند.

---

(۱) منتظر باش هر آیینه ایشان نیز منتظرند تاچه چیز بتو نازل میشود.

(۲) رعونت گولی وسستی.

(۳) هرکه تعظیم کند شعائر خدارا پس این تعظیم کردن بهتر است اورا نزدیک پروردگارش (سوره حج رکوع ۱۱)

درجه سوم صیانت انبساط است که بجرأت و گستاخی آلوده نگردد و صیانت سرور است که امن بدان مداخله نکند و صیانت شهود است که سبب با آن عارض نگردد.

باب اخلاص

خدایتعالی فرموده: الا لله الدین الخالص(۱) اخلاص پاك ساختن عمل است از تمام آلودگیها و سه درجه دارد: درجه اول اخراج رویت عمل است از عمل یعنی عملی که میکند در نظر نیارد و دیگر اینکه عوض آنرا نخواهد درجه دوم خجل شدن از عمل است با وجود بذل مجهود و کوشش زیاد به حفاظت از شهود و باید عمل را بتوفیق الهی داند از عین خود.

درجه سوم خلاص گردانیدن عمل است باینکه بگذاری عمل را تابمسیر علم سیر کند و از بندگی رسوم آزاد باشد.

باب تهذیب

خدای تعالی فرموده: فلما افل قال لا احب الافلین(۲) تهذیب محبت ارباب بدایات است و آن راهی از راههای ریاضات است و سه درجه دارد:

درجه اول پاك گردانیدن خدمت است از اینکه بجهالت آمیخته نگردد و بعادت آلوده نشود و همت به آنچه کرده کفایت نکند.

درجه دوم تهذیب حال و آن این است که حال را بسوی علم میل ندهد و به رسوم تابع نسازد و به حظوظ التفات نکند.

درجه سوم تهذیب قصد است و آن پاك ساختن اوست از ذلت اکراه و حفاظت آن از مرض، فتور و نصرت آن بر منازعات عملی.

---

(۱) آگاه باش که مر خدای را پرستش خالص است یعنی خالی از شرك (سوره زمر رکوع اول).

(۲) پس چون تاریك شد بر وی شب دید ابراهیم ستاره را گفت: این رب من است و چون فرو رفت ستاره یعنی غروب کرد گفت دوست ندارم فروروندگانرا.

باب استقامت

خدایتعالی فرموده: فاستقیموا الیه(۱) استقامت روحی است که بوسیله آن احوال زنده میگردد چنانچه عامه را اعمال بدان زیاده میشود و این برزخ است در بین تفرقه و جمع وسه درجه دارد:

درجه اول استقامت کوشیدن در اقتصاد و میانه روی است که نه از حد علم تجاوز کند و نه از حد اخلاص در گذرد و نه مخالف طریق سنت باشد.

درجه دوم استقامت احوال است و آن شهود حقیقت است نه از روی کسب وترك دعوی است نه از روی علم.

درجه سوم استقامت بترك رویت استقامت است بغیبت از تطلب استقامت بسبب شهود اقامت حق وتقویم او جل شانه.

باب توکل

خدای تعالی فرموده: وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مومنین(۲) توکل سپردن امر است بصاحب آن واعتماد کردن بوکالت او واین سخت ترین منازل است برای مردم عامه وآسانترین راه هاست نزد خاصه زیرا حق تعالی وکیل جمیع امور خود را گردانیده است وسه درجه دارد:

درجه اول توکل همراه طلب و واسطه گردانیدن سبب به نیت شغل نفس ونفع رسانی بخلق وترك دعوی.

درجه دوم توکل است بدون طلب واغماض از سبب بجهت تصحیح توکل وبجاماندن وقع شرف نفس وفراغت برای ادای واجبات.

درجه سوم توکل مع معرفت توکل است ومنازعت بسوی خلاص از علت توکل وآن این است که بدانی که مالکیت حق تعالی برای اشیا مالکیت عزت وغلبه است ودیگر بدان شرکت ندارد واز ضروریت بندگی است که بنده بداند که تنها حق تعالی مالك اشیاء است.

---

(۱) خدای شما یکی است پس راست متوجه شوید بسوی او (سوره حم السجده)
(۲) وبر خدای توکل کنید اگر هستید ایمان آرندگان.

باب تفویض

خدایتعالی بطور حکایت از مومنان آل فرعون فرموده: واحوض امری نالی الله(۱) معنی تفویض اینست به توکل وسیع تر و لطیف تر اشارتی دارد. زیرا توکل بعداز وقوع سبب است وتفویض قبل از وقوع و بعد وقوع آن است وآن در وقت استسلام باشد وتوکل شعبه ایست ازان و بر سه درجه است.

درجه اول آنست که باید بنده بداند که قبل از عمل خود مالک استطاعت نبوده پس ازمکر ایمن نشود وازمعونت مایوس نگردد ونازش بر نیت نکند.

درجه دوم معاینه اصرار است پس عمل نیک رامنجی نشمارد وگناه رامهلک نداند وسبب را حائل.

درجه سوم تنها خدای را مالک حرکت وسکون وقبض وبسط بداندو معرفت او وابسته بتعریف تفرقه وجمع است.

باب ثقه

خدایتعالی فرموده: فاذاخفت علیه فالقیه فی الیم (۲) بدانکه ثقت (اعتماد کردن) مرد ملك چشم توکل ومرکز دایره، تفویض وسویدای دل تسلیم است وسه درجه دارد:

درجه اول یأس است که بنده از مقاومت احکام مأیوس واز منازعت از پا نشیند وازوقاحت اقدام خلاص گردد.

درجه دوم امن است که بنده ازفوت مقدور وانتقاض مسطور مأمون گردیده بروح رضا یابنظر یقین یابلطف صبر آشنا شود.

درجه سوم معاینه تقدیر ازلی حق است وباین وسیله از محنت قصدها وتکالیف حمایات وبر امدن بمدارج وسایل نجات یابد.

---

(۱) وسپردم کار خودرا بخدا.

(۲) چون بترسی بروی پس بیندازش بدریا.

باب تسلیم

خدایتعالی فرموده : فلاوربك لایؤمنون حتی یحکموك فیما شجر بینهم ثم لایجدو فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما (۱)

تسلیم ازبالا ترین راه های عامه است وبرسه درجه است :

درجه اول تسلیم عقل است که از مزاحمت اوهام وقیاس واستدلال برآمده ایمان به غیب آورده به آن تسلیم کند.

درجه دوم تسلیم علم است به حال وتسلیم قصد بکشف وتسلیم رسم بحقیقت.

درجه سوم تسلیم غیر حق است بحق وسلامت از رویت تسلیم بمعاینه تسلیم حق ترا که بااوجل جلاله .

اماقسم اخلاق ده باب است باب صبر ورضاء وشکر وحیاو صدق وایثار وخلق وتواضع وفتوت وانبساط .

باب صبر

خدایتعالی فرموده: واصبر وماصبرك الابالله (۲)

صبر بازداشتن نفس است ازجزع برمصیبتی که برای شخص پیش میشود واین نیز برعامه ازمشکلترین منازل است واوحش آن درطریق محبت وانکرآن درطریق توحید وسه درجه دارد:

درجه اول صبر ازمعصیت یعنی معصیت نکردن و ملاحظه وعیداز حیث ابقای ایمان وحذر ازحرام وبهترین انواع صبر صبر ازمعصیت است ازروی حیاء.

درجه دوم صبر برطاعت است بمحافظت آن بطور همیشه وبرعایت آن ازروی اخلاص وبه نیکوساختن ازحیث موافق به علم بودن .

---

(۱) پس بپروردگار تو که ایشان مسلمان نباشد تاوقتیکه ترا حکم سازند در اختلافیکه میان ایشان واقع شده وتو حکم کنی بازنیابند در دل خود تنگی ازآنچه حکم فرمودی وقبول کنند به انقیاد .

(۲) وصبر کن ونیست صبر تومگر بتوفیق خدا «آخرین رکوع سوره نحل»

درجه سوم صبر بر بلا است بملاحظه حسن جزا و انتظار فرح از عقب آن وتذکار نعمت گذشته وراجع بهمین درجات ثلاثه است نزول این ایت کریمه (یا ایها الذین امنوا اصبروا) یعنی در بلا (وصابروا) یعنی از معصیت و (رابطوا) یعنی بر طاعت.

صبر ادنی (الصبر لله) است و این صبر عامه است واوسط آن الصبر بالله است صبر مریداست و اعلی ترین آن الصبر وعلی الله واین صبر سالکان است.

باب رضا

خدایتعالی فرموده: یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه.

رضا ضد سخط است وبرای متسخط درین آیت رائی گذشته نشده.

رضاء اسم است برای وقوف صادق با آنچه خواهش دوست است چنانکه هیچ وقت التماس آرزوی خود نکند وطلب زیادت نه نماید وتبدیل حال خود نخواهد ورضا از اوائل مسالک اهل خصوص است وبر مردم عامه دشوار است وسه درجه دارد:

درجه اول رضای عامه است چنانکه به ربوبیت او تعالی خشنود باشد و بعبادت غیر اوتعالی راضی نشود واین رضایت مرکز دائره اسلامیت و پاك کننده از شرك است وبسه شرط صحت می پذیرد چنانکه خدایتعالی از جمیع اشیاء نزد بنده محبوب تر باشد و از روی تعظیم اول تر و مستحق تر هر چیز بطاعت.

درجه دوم راضی بودن از خدای تعالی است وآیات قرآن به آن ناطق است وآن خشنودی از وست در تمام آنچه که قضا وقدر واین از اوایل مقام اهل خصوص است وبسه شرط صحت می پذیرد: بهاستوای حالات نزد بنده وخصومت نکردن بامردم وبا خلاص در مسأله الحاح.

---

(۱) ای نفس آرام گرفته بذکر من بازگرد بسوی پروردگار خویش در حالیکه تو خشنود شده وخدای تو نیز از تو خشنود گشته پس درآی در زمره بندگان من ودرآنجا دربهشت من (سوره فجر)

درجه سوم رضا برضای دادن است طوری که بنده قطعاً خود را مستحق رضا وسخط نبیند این وضع اورا وادار میکند به ترك تحکم وبی اختیاری وعدم تمیزا گرچه با آتش انداخته شود اظهار نارضائی نکند

باب شکر

خدای تعالی فرموده: وقلیل من عبادی الشکور (۱) شکر نام شناختن نعمت است کسیکه نعمت را شناخت منعم را می شناسد و به ستایش او می پردازد از اینجاست که خدای تعالی اسلام و ایمان را در قرآن شکر نامیده و معنی شکر سه چیز است: معرفت نعمت باز قبول نعمت باز ستایش آن و این گونه شکر نیز مخصوص مردم عامه است و بر سه درجه است: درجه اول شکر بر محاب (دوست داشته شده است) و این شکریست که مسلمان ویهود ونصاری ومجوس دران شریك اند وازوسعت رحمت حضرت باری تعالی است که آنرا شکر شمرده با آن وعده زیادت نعمت وثواب داده.

درجه دوم شکر برسختی هاست و این از کسی بوجود آید همه حالات نزد او برابر است غم و شادی و نعمت و نقمت نزد او فرقی ندارد و چنین شاکر از ان کسانی است که پیش از همه به بهشت داخل میشود.

درجه سوم شکر آنست که جز منعم در نظر بنده نمی آید چون منعم را مستحق عبادت دید به نعمت او شکر میکند وچون محبت منعم بدلش متمکن شد نقمت او نیز همچو نعمت بنظرش شیرین است وچون بمقام تفرید رسید هیچیك از نعمت و نقمت در نظرش نمی آید یعنی تنها منعم را بدون رعایت نعمت دوست میدارد.

باب حیاء

خدای تعالی فرموده: الم یعلم بان الله یری (۲) حیا از اول مدارج خاصان است

---

(۱) واندك اند از بندگان من که شکرگذار باشند.

(۲) آیا نمیداند که هرچه میکنند خدای می بیند.

واز تعظیمی بوجود می آید که وابسته بدوستی است وسه درجه دارد : اول حیائیست که از علم توحید بوجود می آید بنظر حق که اورا بسوی تحمل مجاهده وادارش میکند که جنایت را بنظر قباهت بیند و زبانش را از شکایت ساکت میکند .

درجه دوم حیائی است که از نظر در علم قرب بوجود می آید وبمحبت وادارش میکند وبروح انس پیوندش میدهد واز ملابست بامردم بد میبرد .

درجه سوم حیائی است که از شهود حضرت باری جل جلاله بوجود می آید واین راحد ونهایت نباشد نه آلوده هیبت گردد ونه تفرقه بربادش دهد .

باب صدق

خدای تعالی فرده : فاذا عزم الامر فلو صدقوا الله لکان خیرا لهم .

صدق نام حقیقت شئی است حصولاً ووجوداً وبرسه درجه است :

درجه اول صدق در قصد که توسط آن درین شأن داخل شدن صحت پذیرد وهر تفریط را اطلاح کند وبه اعتدال آرد وهر خراب را آباد کند وهر فوت شده را تلافی وتدارك نماید .

وعلامت این صدق آنست که داعیه زیان کسی را برداشت ندارد ونیز بر صحبت ضد صبر نتواند واز حد تجاوز نکند .

درجه دوم صدق که حیات را جز برای حق آرزو نکند و درنفس خود جز اثر نقصان نبیند وبه ترقی درجه ادنی التفات ننماید .

درجه سوم صدق در معرفت صدق است زیرا صدق در علم اهل خصوص مستقیم نگردد مگر بر حرف واحد وآن عبارتست از موافقت رضای حق بر عمل بنده آنوقت اعمال او مرضیه واحوالش صادقه وقصودش مستقیمه باشد چه در غیر صدق اعمال نیك او هم گناه است ودرست ترین احوالش قریب وصفاترین قصودش قعود .

باب ایثار

خدای تعالی فرموده: ویوثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصته(۱)

ایثار تخصیص دادن واختیار کردن وبر گزیدن است وسه درجه دارد :

اول اینکه نفع دیگری را بر نفع خود مقدم کنی در چیزی که از روی دین ناجائز نباشد و طریقی را بر تو قطع نکند ووقت را فاسد نسازد .

وبه سه چیز میتوان بایثار قدرت یافت : بتعظیم حقوق وبر غبت در مکارم اخلاق واعراض از بخل .

درجه دوم بر گزیدن رضای خدا یتعالی است بر رضای غیر او اگر چه بر سرت سخت گذرد ودشوار آید و بدن وقوت بدان ضعیف گردد .

درجه سوم ایثار الله تعالی است زیرا خوض در ایثار دعوی در ملک است باز ترك شهود روئیت ایثار الله تعالی است باز غائب شدنت از ترك .

باب خلق

خدای تعالی فرموده : وانك لعلی خلق عظیم . (۲)

تعریف تمام ناطقین این علم این است که تصوف خلق است وهمه سخنان بدور یك قطب میچرخد وآن این است که خلق بذل معروف ومنع اذیت است وامکان آن در سه چیز یافت میشود که عبارت است از علم وجود وصبر وخلق سه درجه دارد :

درجه اول اینکه شخص مقام خلق را بشناسد که به اقدار خود مربوط اند ودر طاعت خود محبوس وبر حکم موقوف این معرفت بسه چیز استفاده میکند : بامن ماندن خلق از تو حتی سگ . وجلب محبت خلق برای تو ونجات خلق بتو .

---

(۱) وایثار میکنند یعنی تقدیم مینمایند مهاجران را بر نفس های خود یعنی از خود باز میگیرند وبایشان میدهند اگر چه هست ایشان را حاجت بآن .

(۲) هر آئینه ای محمد(ص) تو بر خوی بزرگ هستی یعنی اخلاق کریمه داری .

درجه دوم اینکه بخدای حسن ظن داشته باشی و بدانی که هر چه که از تو صادر میشود لایق عذرخواستن است و هر چه از خدای تعالی می آید موجب شکر است.

درجه سوم تخلق بتصفیه خلق است و بازصعود از تفرق خلق باز تخلق بمجاوزه تخلق.

باب تواضع

خدای تعالی فرموده: وعباد الرحمن یمشون علی الارض هونا (۱)

تواضع فروتنی کردن است در مقابل عظمت وجلال حق جل شانه وسه درجه دارد: اول تواضع در مقابل دین چنانکه معقول را معارض منقول نگرداند و برای دین اقامهء دلیل وفلسفه گوئی نکند وجهته مخالفت راهی پیدا نکند واین کار برای او صحیح نیست جز در صورتیکه بداند که نجات در نصرت است واستقامت بعد از ثقه (اعتماد) است وبینه ورأی حجت است.

درجه سوم آنست که راضی باشد بآنچیزیکه او تعالی راضی است وبداند که بنده است وبامسلمانان همچو برادر سلوك کند وحق دشمن را نیز تلف ننماید وکسیکه ازو عذر خواهد قبول کند.

درجه سوم اینکه باخدا تواضع کنی چنانکه درخدمت از رأی خود فرود آئی ودر صحبت از رویت حق خود ودر مشاهده از نشان خود.

باب فتوت

خدای تعالی فرموده: انهم فتیة آمنوا بربهم وزدناهم هدی. (۲)

فتوت آنست که برای شخص خود فضیلت وحقی را قائل نشوی یعنی خود را برتر از دیگران نشماری وسه درجه دارد:

---

(۱) بندگان خدا آنند که میروند برزمین با هستگی (یعنی بوقار یا بتواضع وبردباری) واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً.

(۲) در صفت اصحاب کهف است یعنی هر آئینه جوانان چند بودند که ایمان آوردند به پروردگار خویش وزیاده دادیم ایشان را هدایت «سوره کهف رکو ۱۴۶»

درجه اول ترك خصومت وتغافل از ذلت، نسیان اذیت.

درجه دوم اینکه هرکه از تو سرکشد باو تقرب جویی و هرکه بتو ایذا رساند تو به نیکی مقابله کنی و هرکه نسبت بتو جنایتی کند از و عذرخواهی.

درجه سوم اینکه در مسیر بدلیل نیاویزی و اجابتت را آلوده بغرض نکنی و در شهودت بر رسم پابند نباشی.

بدانکه کسیکه دشمن خود را بشفاعت محتاج میگرداند و از معذرت او متأثر نمی شود بوئی از فتوت بمشامش نرسیده.

در علم خصوص کسیکه نور حقیقت را در قدم استدلال میجوید دعوای فتوت ابداً برای او حلال نیست.

باب انبساط

خدای تعالی بطور حکایت از زبان کلیم خود فرموده:

اتهلکنا بما فعل السفهاء منا ان هی الا فتنتک تضل بها من تشاء و تهدی من تشاء.

انبساط با کشاده رویی پیش آمدن و کناره جویی از وحشت حشمت ست و سه درجه دارد:

درجه اول انبساط همراه خلق و آن اینست که ایشانرا از مهربانی خود بسبب بخل محروم نکنی و با ایشان بملاطفه پیش آئی و در وازه احسان بر روی حاجتمندان واگذاری.

درجه دوم انبساط با خالق آنست که بخوف از او تعالی خود را محبوس نسازی و با مید محجوب نشوی و آدم و حوا میان تو و او حائل نگردد.

---

(۱) وقتیکه هفتاد تن از بنی اسرائیل را بسبب گستاخی شان بحکم خدا صاعقه درگرفت موسی علیه السلام گفت ای پروردگار من اگر میخواهی هلاك میکردی ایشان را پیش ازین و مرا نیز هلاك میکردی آیا هلاك میکنی سبب آنچه که کردند بیخردان از قوم ما نیست این حادثه مگر امتحان تو. گمراه مینمایی هرکرا میخواهی و راه مینمائی هرکرا میخواهی «سوره اعراف رکوع ۹»

درجه سوم انبساط انطواء از انبساط است و آن وسعت همت برای انطواء انبساط بنده است در بسط حق عز و جل .

اما قسم اصول ده باب است: قصد و عزم و اراده و ادب و یقین و انس و ذکر و فقر و غنا و مقام مراد .

باب قصد

خدای تعالی فرموده: ومن یخرج من بیته مهاجراً الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره، علی الله «۱»

قصد عزم جزم بر تجرد است برای طاقت و سه درجه دارد:

درجه اول قصدی است که باعث بر اینگختن بر ارتیاض و خلاصی از تردد است و بمجانبت از اعراض میخواند . درجه دوم قصدیست که اگر سببی برخورد آنرا قطع کند و اگر حائلی او را دعوت کند رد کند و اگر بمشقت دچار شود سهل گیرد

درجه سوم قصد استسلام است جهته تهذیب علم و قصد اجابت و داعی حکم و قصد در آمدن در بحر فنا .

باب عزم

خدایتعالی فرموده: فاذا عزمت فتوکل علی الله عزم حقیقی عبارتست از قصد طوعاً یا کرهاً وسه درجه دارد:

درجه اول ابای حال بر علم است جهته درخشانی برق کشف و استدامت نور انس و میرانیدن هوی «یعنی هوای نفس»

درجه دوم استغراق در لوائح مشاهده و استناره ضیای طریق و جمع کردن قوای استقامت است درجه سوم ، معرفت علت عزم است بعد از آن عزم کردن

---

(۱) کسیکه برآید از خانهء خود در حالیکه هجرت کننده باشد بسوی خدا و رسول او پس دریابد او را مرگ پس بدرستیکه ثابت شد اجر او بر خدای تعالی «سورة النساء»

(۲) پس چون بکاری قصدی کردی پس توکل کن بر خدا .

بر خلاصی از عزم بعد از آن سعی در خلاصی از تکالیف ترك عزم. زیرا بهترین میراثی که عزام برای صاحبان عزم میدهد همین وقوف بر فهم علل عزائم است.

باب اراده

خدایتعالی فرموده : قل کل یعمل علی شاکلته «۱» اراده از جمله قوانین این علم است وجامع جمیع بناهای آن است وآن اجابت برای دواعی حقیقت طوعاً بر سه درجه است:

درجه اول برآمدن از عادات است بصحبت علم وآمیزش با سالکان بصدق قصد وبر طرف کردن رفقای مانع از میان.

درجه دوم جدائی انداختن در بین قبض وبسط توسط حال وترویح انس.

درجه سوم باوجود صحت استقامت وملازمت رعایت ادب خود را فراموش کردن واز خودی برآمدن است.

باب ادب

خدایتعالی فرموده (والحافظون لحدود الله)(۲) ادب نگاه داشتن حد است. بین غلو وجفاء بسبب معرفت عدوان «از حد تجاوز کردن».

وسه درجه دارد: درجه اول منع خوف که بدرجه یأس نرسد همچنین جلوگیری از رجاء که از خوف ایمن نگردد وضبط نمودن سرور که باعث بر گستاخی نشود.

درجه دوم خروج از خوف بمیدان قبض است وصعود از رجا بمیدان بسط بعد از ان ترقی از سرور بمیدان مشاهده.

درجه سوم معرفت ادب است بازبی نیازی از تاء دب بتادیب حق بعد از آن خلاص از تعب ادب.

---

(۱) بگو ای محمد «ص» که هر کسی عمل میکند بر طریقه خود «یعنی بر چیزیکه مفطور است» «سوره بنی اسرائیل»

(۲) رنگاه دارنده اند احکام خدای را.

باب یقین

خدایتعالی فرموده : وفی الارض آیات للموقنین (۱) در طریق سلوك یقین مرکب سالك است وگفته اند یقین آخرین درجه عامه واولین قدم خاصه است وسه درجه دارد:

درجه اول علم الیقین وآن پذیرفتن است چیزی را که از حق ظاهر میشود وقبول آنچه از نظر او غائب است ووقوف بر آنچیزی که قیامش بحق است. درجه دوم عین الیقین وآن بی نیازیست از استدلال باستدراك واز خبر بعیان وپاره کردن شهود؛ حجاب علم را. سوم درجه حق الیقین است وان طلوع صبح کشف است بعدازآن خلاص از کلفت یقین باز فناء در حق الیقین.

باب انس

خدایتعالی فرموده: اذا سألك عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان(۲) انس اشارت است بروح قرب وسه درجه دارد: درجه اول انس بشواهد وآن یافتن حلاوت ذکر است وتغذی بسماع ووقوف بر اشارت.

درجه دوم انس بنور کشف است وآن انسی است منشعب از انس اول ممزوج به صولت هیمات وموج فناء باور سیده واین حال قومی را بر عقل غالب گردد وقومی را شکیبائی سلب شود واز قیود علم خارج گردند اینجاست که درحدیث چنین دعا وارد شده :

اللهم اسألك شوقاً الی لقائك من غیر ضراء مضرة ولا فتنة مضلة.

درجه سوم انس اضمحلال درشهود باری تعالی است که نه از عین آن تعبیر کرده میشود ونه بحد آن گنجایش اشاره است ونه برکنه آن کسی را آگاهی.

---

(۱) ودرزمین نشانهاست برای یقین کنندگان .

(۲) وچون استفسار کنند ترا بندگان من از صفت من پس نزدیك هستم اجابت میکنم دعای دعا کنندگان را وقتیکه دعا کنند.

باب ذکر

خدای تعالی فرموده : واذکر ربک اذا نسیت (۱) یاد کن پروردگار خود را وقتیکه فراموش کنی یعنی غیر او را فراموش کنی و خود را فراموش کن در ذکر خود باز فرامرش کنی ذکر خود را در ذکر او تعالی باز فراموش کنی در ذکر حق همه ذکرها را.

ذکر بمعنی خلاص از غفلت و فراموشی است و بر سه درجه است :

درجه اول ذکر جلی و آن عبارت است از ثناء و دعاء .

درجه دوم ذکر خفی و آن خلاصی است از قیود و بقاء همراه شهود و لزوم مسامره .

درجه سوم ذکر حقیقی است . و آن شهود ذکر حق است مرترا و خلاص از شهود ذکر خودت و معرفت فنای ذاکر در بقای او تعالی همراه ذکر.

« که گفته اند المقصود من الذکر فناء الذاکر فی المذکور ».

باب فقر

خدای تعالی فرموده: یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله: (۲)

فقر نام بیزاری از دیدار ثروت و مملکت است و سه درجه دارد:

درجه اول فقر زهاد است و آن دست کشیدن از دنیاست حتی در مدح و ذم آن چیزی نگویند و از کس چیزی نخواهند و اگر بایشان چیزی برسد رد نکنند. و این همان فقریست که در شرفش سخنها گفته اند.

درجه دوم پیروی کردن از اعمال گذشتگان نیکوکار است بمطالعه فضل و آن مورث اخلاص از رؤیت اعمال است که قطع میکند شهود احوال را و مقامات را از اذناس پاك میسازد .

درجه سوم صحت اضطرار است و افتادن در وادی تجرید و این فقر صوفیه است.

---

(۱) یاد کن پروردگار خود را وقتیکه «انشاءالله گفتن را» فراموش کرده باشی « سوره کهف رکوع ۱۶ »

(۲) ای مردمان شما محتاجید بخدا.

باب غنا

خدای تعالی فرموده : ووجدك عائل فاغنی (۱) غنانام بی نیازی تام است وسه درجه دارد:

درجه اول غنای قلب است وآن سلامت اوست از سبب خلاص او از خصومت.

درجه دوم غنای نفس است وآن استقامت اوست بر مرغوب وسلامت اوست بر مبغوض وبیزاری اوست ازچیز گوارا . درجه سوم غنای بالحق است وسه مرتبه دارد: اول شهود تو ذکر اوست مرترا دوم دوام مطالعه او نیت او. سوم فوز بوجود شهود تو ذکر او مرترا.

باب مقام مراد

خدای تعالی فرموده : وما کنت ترجو ان یلقی الیک الکتاب الا رحمته من ربک «۲»

اکثر متکلمین درین علم هریک ازمراد و مرید رادو شخص جدا گانه گفته‌اند ومقام مراد را فوق مقام مرید میدانند و اشاره باسم مراد به «ضنائن» کنند که درحدیث شریف آمده :

ان لله تعالی ضنائن من خلقه یحییهم فی عافیته ویمیتهم فی عافیته« هرآئینه خدای طایفه خاصی ست یا خاصانی است ازخلق اوکه زنده میگرداند ایشانرا بعافیت ومیمیراند بعافیت .ومراد راسه درجه است :

درجه اول اینکه خدایتعالی بکرم خود بنده خودرا بعصمت خردنگاه دارد از گناه چنانکه اضطرار؟ دچار مشکلات باشد وقدرت به ارتکاب اعمال بد نیابد وطبعاً لذات وشهوات بدش آید یادست بآن نیابد که گفته‌اند: ومن العصمته ان لاتقدر دراینجا بیت خوبی از موسوی خان فطرت یادم آمد که ازتحریرش خودداری نتوانستم .

---

(۱)ویافت ترادرویش عیالدار پس توانگرساخت ترا.

(۲)ونبودی توکه امیدداشته باشی این راکه بتوکتاب فرستاده شود مگر بجهت بخشایش ازپروردگارتو.

سدراه معصیت‌هاشد پریشانی مرا ـ داشت عریانی نگه زآلوده‌دامانی مرا

درجه دوم اینکه خداوند از بندهٔ خود عوارض نقص را برطرف دارد و از لکه ملامت پاك دارد چنانکه بحضرت سلیمان علیه السلام لطف کرد وبرباد نرم سوارش گردانید وبی نیازش ساخت از اسپ.

وچنانکه درحق حضرت موسی علیه السلام رعایت شده که وقتیکه الواح را انداخت واز ریش هارون علیه السلام گرفت خداوند بر او عتاب نکرد چنانکه به آدم علیه السلام وداءود علیه السلام ونوح علیه السلام وبرنس علیه السلام کرد.

درجه سوم اجتباء وبرگزیدن حقتعالی است بندهٔ خود را واستخلاص او تعالی اورا بمحض کرم خود چنانکه درآغاز موسی علیه السلام برای اقتباس آتش برآمد خدای به تجلی خود اورا مشرف گردانید.

اما قسم ادویه ده باب است: باب احسان وعلم وحکمت وبصیرت وفراغت وتعظیم والهام وسکینه وطمانینت وهمت.

باب احسان

خدایتعالی فرموده: هل جزاء الاحسان الاالاحسان (۱) درآغاز این کتاب یاد کردیم که احسان اسمی است جامع جمیع ابواب حقائق. چنانکه درحدیث شریف آمده که احسان آنست که عبادت کنی خدای را طوری که گویا او تعالی را می‌بینی. وسه درجه دارد:

درجه اول احسان در قصد که قصدرا از روی علم اصلاح کنی واز روی عزم استوارسازی واز حیث حال تصفیه آن کنی.

درجه دوم احسان احوال است که از حیث غیرت رعایت آن شود واز نظر مردم پنهان کرده شود واز روی تحقیق تصحیح آن کنند.

درجه سوم احسان دروقت است وآن این است که مشاهده را ابداً از دست ندهی وهمت را بچیزی نالایق آلوده نسازی وهمیشه هجرتت بسوی خدایتعالی باشد.

---

(۱) نیست جزای نیکوکاری مگر جزای نیک.

باب علم

خدایتعالی فرموده : وعلمناه من لدنا علماً (۱) علم آنست که بدلیل ثابت شود ورفع کند وسه درجه دارد :

درجه اول علم جلی است که ظاهر بوده بدان استفاضه واستفاده صحیحه کرده شود .

درجه دوم علم خفی است که تخم اسرار ظاهره را در ابدان زاکیه بآن ریاضت خالصه کشت میکند ودر انفاس صادقه برای اهل همت عالیه در اوقات خالیه ظهور میکند وثمر میدهد و این علمیست که غائب را ظاهر وظاهر را غائب میکند واشاره بسوی جمع مینماید .

درجه سوم علم لدنی است که اسنادش وجود اوست وادراکش عیان او ومیان او ومیان غیب حجاب نیست

باب حکمت

خدایتعالی فرموده : یوءتی الحکمته من یشاء ومن یوءت الحکمته فقد اوتی خیراً کثیراً (۲) معنای حکمت وضع شی در محل آن است.

وسه درجه دارد : درجه اول آنست که حق هر شی داده شود بدون تجاوز از حد ونیز قبل از وقت شتاب نشود . درجه دوم اینکه خدایتعالی را در وعیدش حاضر بیند وعدلش را در حکمش بشناسد ونیکوئیش را در منعش ملاحظه کند . درجه سوم اینکه استدراکت به بصیرت باشد وارشادت بحقیقت واشاراتت بغایت.

---

(۱) وداناندیم اورا از جانب خود علمی یا دانشی. این آیت در باب خضر علیه السلام است .

(۲) میدهد حکمت بهر که خواهد وکسی را که حکمت داده شد هر آئینه نیکوئی بسیار داده شد (پاره سوم رکوع ۳)

باب بصیرت

خدایتعالی فرموده : قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی. (۱) بصیرت آنست که ترا از حیرت رهائی میدهد وسه درجه دارد : درجه اول اینکه بدانی قیام علم بتمهید شریعت است وصادر میگردد از ذاتیکه از عواقب آن بیم ندارد پس هرچه حق اوست از ثواب یا عقاب باو میدهد .

درجه دوم آنست که مشاهده کنی در هدایت حق و اضلالش اصابت عدل را ودر تکوین آن رعایت اقسام نیکوئی واحسان را ودر جذب او رشنهء وصال را .

درجه سوم بصیرتی است که جاری کند معرفت را وثابت گرداند اشارت را وبرویاند فراست را .

باب فراست

خدایتعالی فرموده : ان فی ذالک لآیات للمتوسمین (۲) توسم بمعنی تفرس است وآن استیناس حکم غیب است بدون استدلال بشاهد وبدون اعتبار بتجربه وسه درجه دارد :

درجه اول فراست آنست که ناگهان بطور ندرت برزبان می آید ودر عمر یکبار میباشد برای حاجتی ومرید صادق آنرا می شنود ومخرجش را نداند وصاحبش را نشناسد واین نوع فراست گاهی از کاهن وساحر نیز بوقوع می پیوندد .

درجه دوم فراست ثمرهء ایمان است که از صحت حال ونور کشف ظهور میکند.

درجه سوم فراست سریست که نه بتصریح ونه بهرمز بیان کرده میشود .

---

(۱) بگو ای محمد (ص) راه من این است میخوانیم مردم را بخدا بر بینائی وحجتی ظاهر (سوره یوسف رکوع ٦)

(۲) وهر آئینه درین قصه نشانهاست عبرت گیرندگان را (سوره حجر رکوع ٥)

باب تعظیم

خدایتعالی فرموده: مالکم لاترجون لله وقاراً (۱) تعظیم معرفت عظمت است همراه تذلل وسه درجه دارد:

درجه اول تعظیم امر ونهی الهی است که درتعمیل بآن از افراط وتفریط برکنار وحد وسط را کاربندد ومحمول برعلتی نسازد که انقیاد را سست کند.

درجه دوم تعظیم حکم است که آنرا تأویل کج نکند ونه بعلم با او معارضه نماید ونه بعوض رضاء دهد.

درجه سوم تعظیم حق است وآن این است که غیر آنرا سبب نتراشی وچیز دیگر را ازوی بالاتر نشماری وتنازع را برای او بهانه نسازی.

باب الهام

خدایتعالی فرموده: قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک (۲) مقام الهام فوق مقام فراست است زیرا بسا که فراست نادر واقع گردد وبرصاحبش اشکال پیش نشود اما الهام چنین نیست وسه درجه دارد:

درجه اول الهام پیغمبر است که وحی قاطع ومقرون بسماع است.

درجه دوم الهامی که عیاناً واقع میگردد وعلامت صحتش آنست که نه پرده کس را بدرد ونه از حد تجاوز کند ونه خطا در آن روی دهد.

ودرجه سوم الهامی که یقین را بتحقیق رساند وروشن کند وسخن از عین ازل گوید والهام را غایتی است که اشارت بآن ممتنع است.

---

(۱) چیست شما را که امید نمیدارید یعنی اعتقاد نمیکنید برای خدا بزرگی را سوره نوح رکوع ۹)

(۲) گفت آنکه نزد او علمی بود از کتاب الهی بیارمش (یعنی تخت بلقیس را) پیش از آنکه بگردد بسوی تو چشم تو یعنی تا چشم برهمزنی تخت بلقیس را برایت حاضر میکنم (سوره نحل رکوع ۳)

باب سکینه

خدایتعالی فرموده: هو الذی انزل السکینه فی قلوب المومنین(۱). سکینه نام سه‌چیز است: اول سکینه بنی اسرائیل که‌مشهور بتابوت سکینه است وشرح آن در تفاسیر مسطور است ودران سه‌چیز بود که‌برای انبیای ایشان‌علیهم‌السلام معجزه‌بوده وبرای شاهان ایشان ظفر ونصرت که چون در وقت محاربه با اعداء آنرا همراء خود میبردند دشمن شکست‌میخورد.

سکینه دوم آن است که در زبان محدثین (سخنگویان) سخن میکندوآن‌چیزی نیست که به اختیار کسی باشد بلکه چیزیست از لطایف صنع الهی سخنگوی القای حکمت میکند چنانکه فرشته وحی‌را بردلهای‌انبیا القامیکرد پس‌متکلفین به نقطه های حقایق سخن کنند وکشف اسرار نمایند.

سکینه سوم آنست که در دل مبارک آنحضرت صلی الله‌علیه‌وسلم ودلهای موءمنان نازل میگرددوآن چیزیست که نور وقوت وروح راجمع میکند وسبب تسکین خاطر خایف‌ویاغمناك میشود.

اماسکینه‌وقار صفتی‌است که‌دیده میشود در صاحبان‌آن‌چه‌ضیای‌آن سکینه‌است اما سکینه سوم که ذکر نمودیم سه‌درجه دارد:

اول سکینه خشوع است در وقت‌قیام‌بخدمت‌از جهت‌رعایت‌وتعظیم وحضور.

درجه دوم سکینه ایست که در وقت معامله به محاسبه نفس وملاطفت‌باخلق ومراقبت حق میباشد.

سکینه سوم آنست که تولید رضاء میکند وازشطح‌فاحش منع مینماید وصاحب خود برحدی رتبهء پایدار میگرداند. بایددانست که سکینه جز دردل نبی‌وولی نازل نمیگردد.

---

(۱) اوست‌آنکه‌فرود آورداطمینان‌را در دلهای‌موءمنان(سورهء‌فتح رکوع اول)

باب طمانینت

خدایتعالی فرموده: یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه(۱) طمانینت عبارت از سکون دل است وامن صحیح شبیه بعیان آنرا تقویه میکند ومیان طمانینت وسکینه دو فرق است:

اول - سکینه صولتی است که گاهی مورث جمود هیبت میگردد وطمانینت سکونی است که دران استراحت انس میباشد.

۲- سکینه صفتی است که وقت به وقت میباشد وطمانینت صفتی است که از صاحبش جدایی نداشته و همیشه میباشد وسه درجه دارد:

درجه اول طمانینت قلب بذکر باریتعالی الابذکر الله تطمئن القلوب(۲) وآن طمانینت خایف بسوی رجاء است وطمانینت بیقرار بسوی حلم وطمانینت مبتلا بسوی ثواب درجه دوم طمانینت روح در قصد بکشف ودر شوق بوعده ودر تفرقه بسوی جمع.

درجه سوم طمانینت شهود حضرت است باطف وطمانینت جمع به بقاو طمانینت مقام به نور ازل.

باب همت

خدایتعالی فرموده: مازاغ البصر وماطغی (۳) همت قصد کردن ومتوجه مقصود گردیدن است واز غیر آن روی تافتن است وسه درجه دارد: درجه اول همتی است که دل را از رغبت بچیز های خسیس فانی نگهمیدارد وبر تمایل برچیز باقی که آخرت است باعث میگرداند واز کدورت بهانه جویی وسستی ودر امور آخرت صفا میسازد.

---

(۱) ای نفس آرام گرفته رجوع کن بسوی پروردگار خود در حالیکه تو از خدا خشنود هستی.

(۲) آگاه باش که دلها بذکر خدا آرام میگیرد واطمینان حاصل میکند.

(۳) کج روی نکرد چشم پیغمبر واز حد تجاوز نه نمود.

درجه دوم همتی است که ثقه واستواری پیدا میشود از مبالات بعلل ونزول بر عمل واعتماد به امل.

درجه سوم همتی است که بلند میرود از احوال ومقامات وهر عملی که میکند همچو مزدورکاران برای عوض نمیباشد واز صفات گذشته بسوی ذات ترقی مینماید اماقسم احوال ده باب است: باب محبت وغیره وشوق وقلق. عطش ووجد ودهش وهیمان وبرق وذوق.

باب محبت

خدایتعالی فرموده: فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونهه (۱)

محبت تعلق قلب است بین همت وانس در بذل ومنع افرادو محبت نخستین وادی است از ودای های فنا وعقبه ایست که از ان بمنازل محویت میرسد واین آخرین منزلی است که مقدمه عامه و ساقه خاصه باهم پیوست میشوند ومادون آن اعواض است . محبت سمت طائفه وعنوان طریقه و معقد نسبت است وسه درجه دارد:

درجه اول محبتی است که وسواس را قطع وخدمت را لذیذ میگرداندودر مصائب باعث تسلی است واین محبت از مطالعه ومشاهده منت بوجود می آید وبه پیروی سنت ثابت گردد وبوسیله فاقه نشو ونما کند.

درجه دوم محبتی است که باعث برایثار حق بر غیر باشد وزبان را بذکرش جاری کندو دل رابشهودش مضطرب سازد واین محبتی است که ازمطالعه صفات واز نظر در نشانهای قدرت وارتیاض بمقامات ظهور میکند.

درجه سوم محبت خاطفه است که عبارات را قطع واشارات دفع کند وصفاتش از بی انتها بودن به بیان نیاید واین محبت قطب لسان است.

---

(۱) پس زود باشد که بیارد خدا قومی را که دوست میدارد ایشان دوست میدارند اورا (سوره مائده رکوع ۱۱)

باب غیرت

خدایتعالی حکایته از سلیمان علیه‌اسلام فرموده: ردوها علی فطفق مسحابا لسوق والاعناق (۱) غیرت سه درجه‌دارد: درجه‌اول غیرت عابد است برچیزی که‌ازو فوت شده واستر داد وتلافی آنرا خواهان است واعاده قرا میکند.

دوم غیرت مرید است بر اوقاتی که از وفوت شده وسعی میکند که‌درزمان آینده از وقت استفاده کند وضیاع وقت ازو بعمل نیاید. که گفته اند: الوقت سیف قاطع.

صوفی ابن الوقت باید ای رفیق - نیست‌فردا جستنت شرط طریق

درجه سوم غیرت عارف است برچشمی که غشاء غفلت آنرا کور ساخته وبرنفس که دلبستهء جاه بوده ونظر بعطا دارد.

باب شوق

خدایتعالی فرموده: من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لات.

شوق جنبش‌دل است بسوی غائب ولی درمذهب‌این‌طائفه قیامش بمشاهده است بنابرین علت درقرآن کریم اسم آن یاد نشده.

شوق سه درجه دارد: درجه اول شوق عابد است بسوی جنت چه جنت خائف رابامن رساند وغمگین رادل شاد سازد وامید واررا کامیاب گرداند.

درجه دوم شوق بسوی خدای تعالی‌ست که تخم محبت را درزمین منن میباشد پس دلش بصفات‌مقدسهء اوتعالی بیاویزد ومشتاق بمعاینهء لطائف‌کرم اوونشانهای احسان اوباشد.

درجه‌سوم‌شوق آتشی‌است‌که صفای‌محبت رادرخشان کند وعیش رامکدر سازد وخرسندی‌وبیغمی‌راسلب نماندوغیرازآرزوی لقای‌دوست چیزی نگذرد.

---

(۱) باز گردانیدنداین اسپان‌رابرمن‌پس‌شروع کرددست‌رسانیدن‌بساقهاوگردنها (سوره ص رکوع ۳)

باب قلق

خدای تعالی حکایتهٔ از کلیم خود فرماید : و عجلت الیک رب الترضی (۱)

قلق جنبش شوق به نهایت ناشکیبائی وسه درجه دارد :

درجه اول قلقی است که خلق را تنگ وخلق را در نظر خیر سازد و مرگ را بدل شرین کند.

درجه دوم قلقی است که عقل را مغلوب سازد و در سمع فتور افکند و بر طاقت فشار آرد .

درجه سوم قلقی است که هرگز رحم ندارد واحدی را باقی نگذارد وکسی را مهلت ندهد .

باب عطش

خدای تعالی حکایتاً ازخلیل خود گفته : فلماجن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی (۲)

عطش کنایه از غلبهء حرص برآروز است وسه درجه دارد :

درجه اول تشنگی مرید است بجانب محبوب که سیرابش کند یا باشارهء شفایش بخشد یا بعاطفهء آرامش سازد .

درجه دوم تشنگی سالک است بسوی اجل که طومار عمرش درپیچد وبمنزلی رساند که مستریح گردد وبانچه مطلوب اوست واصل گردد یا ازوصل مطلوب بی نیاز شود .

درجه سوم تشنگی محب است که در ان سحاب نباشد وحجاب تفرقه اش بپوشاند وزحمت انتظار وجود نداشته باشد .

---

(۱) شتافتم بسوی تو ای پروردگار من تاخشنود شوی (سوره طه رکوع ۵)

«۱» پس وقتیکه تاریک شد بروی شب دید کوکبی را گفت این رب من است.

باب وجد

خدای تعالی فرموده: وربطنا علی قلوبهم اذقاموا (۱) وجد آتشی است که از شهود عارضی بیقرار کننده برافروخته میگردد وسه درجه دارد:

درجه اول وجدیست عارضی که به نشاط می آید از ان سمع یابصر یافکر خواه برصاحبش اثری از ان باقی بماند یانه.

درجه دوم وجد که روح به نشاط می ایداز تجلی نور ازلی یاسماع ندای اولی یاجذب حقیقی.

درجه سوم وجدیست که بنده را از چنگ کونین میرباید و باطنش را از چرك طبیعت پاك میسازد و از عالم آب و گل سلبش میکند و اگر سلبش کرد اسمش فرامه شش میگردد و و اگر سلب نکرد رسم وی پس می آید.

باب دهش

خدایتعالی فرموده: فلما راءینه اکبرنه (۲) دهش یادهشت بهتی است که بنده را احاطه میکند و چون ناگاه بیاید مغلوب سازد عقلش را یا صبرش را یاعلمش را وسه درجه دارد:

درجه اول دهشت مرید است در وقت غلبه حال بر علمش و غلبه وجد بر طاقت او و غلبهء کشف بر همت او.

درجه دوم دهشت سالك است در وقت غلبه جمع بر رسم او و سبقت بر وقتش و غلبهء مشاهده بر وحش.

---

(۱) ورشته بستیم بر دل ایشان (بر دل اصحاب کهف) یعنی دلهای شانرا استوار ساختیم وقتیکه ایستادند پیش روی ایشان ایشانرا به پرستش بت عودت کردند گفتند پروردگار ما پروردگار آسمان و زمین است.

(۲) پس چون دیدند (زنان مصر یوسف علیه السلام را) بزرگ یافتندش در کمال وجمال و دستهای خود را بریدند.

درجه سوم دهشت محبت است در وقت غلبهء اتصال بر لطف عطیه و غلبه نور قرب بر نور عطف و غلبه شیف دیدار بر شوق پیغام و خبر.

باب هیمان

خدای تعالی فرموده: وخر موسی صعقا (۱) هیمان رفتن اختیار است از دست از روی تعجب یا حیرت مگر دوامش نسبت به دهشت بیشتر است و سه درجه دارد:

درجه اول هیمان است که از درخشیدن برق لطف در وقت قصد طریق باو دست میدهد مع ملاحظهء بنده خست قدر خود و پستی منزلت خود و خقارت قیمت خود.

درجه سوم هیمان در تلاطم امواج تحقیق است در وقت ظهور براهین آن و تواصل عجائبش و درخشانی و لمعات انوارش.

درجه سوم هیمانی است که در وقت وقوع تجلی ذات قدم و معاینه سلطان ازل و غرق در بحر کشف ظهور میکند.

باب برق

خدایتعالی فرموده: (اذ رای نارا) (۲) برق کوره ایست که برای بنده میدرخشد دعوتش میکند بداخل شدن درین طریق و فرق میان او و میان وجداین است که وجد بعد از داخل شدن درین طریق میباشد و برق قبل از ان و سه درجه دارد: درجه اول برقی است که از جانب وعده در چشم امید روشنی می اندازد و بنده در اثر آن عطای کم را بسیار میشمارد و رنج و غم بسیار را کم میداند و مرارت قضا بکامش شیرین میگردد.

دوم برقی است که از جانب وعید در عین خوف روشنی می اندازد پس طول امل بنده کوتاه میگردد و از قرب خلق اجتناب نموده به تطهیر سر خود می پردازد.

---

(۱) و از دیدن تجلی بیفتاد موسی بیهوش.

(۲) وقتیکه دید آتش را.

درجه سوم برقی است که در عین افتقار از جانب لطف جلوه میکند پس سحاب سرور ظهور کرده باران نشاط میبارد و نهر افتخار را جاری میکند .

باب ذوق

خدای تعالی فرموده : هن اذکر (۱) ذوق نسبت بوجد دوام دارتر است و نسبت به برق روشن تر و سه درجه دارد : درجه اول طعم وعده است که ظن آنرا تعقل نمیتواند و مدت قطعش نمیکند.

درجه دوم ذوق اراده است که نه فتنه باو عارض میگردد و نه تفرقه آنرا مکدر می سازد.

درجه سوم ذوق انقطاع است و آن طعم اتصال است دیگر ذوق همت است و آن طعم جمع است و ذوق مسامره طعم عیان است .

اما قسم ولایات ده باب است : باب لحظه (نگریستن ها) و باب وقت و صفا و سرور و سرو نفس و غربت و غرق و غیبت و تمکن.

باب لحظه

خدای تعالی به موسی علیه السلام فرموده : انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی (۲)

لحظه بمعنی نگریستن بگوشهء چشم یا دزدیده نگاه کردن است و درین باب سه درجه است : درجه اول ملاحظه فضل و انعام سابقه الهی و این زبان سوءال را بسته میکند مگر سئوالی که استحقاق ربوبیت است از قبیل اظهار تذلل و این تخم نشاط در دل میکارد و بر شکر و امید دارد .

درجه دوم ملاحظه بنده است نور کشف را و این پوشیدن لباس تولی و چشیدن طعم تجلی و رسیدن به تسلی است.

ودرجه سوم ملاحظه عین جمع است که مجاهدات را آسان کند و از رعونت (۲) معارضات برهاند و مطالعه هدایات را مفید باشد .

---

(۱) نظر کن بسوی کوه اگر قرار گیرد بجای خود پس زود باشد که تو نیز بینی مرا .

(۲) رعونت سستی و گولی .

باب وقت

خدای تعالی فرموده: ثم جبت علی قدر یاموسی (۱) وقت ظرف واسم است و درین باب بسه معنی آمده وسه درجه دارد:

درجه اول وقتی که دوست دران مواجه گردد جهته انس دادن بروشنی فضل ومهربانی پس جذب کند اورا از حیث صفاء ورجأ.

درجه دوم نام طریقی است که سالك دران بین تلوین وتمکین سیر میکند واز آن پس از تلوین گذشته بمقام تمکین میرسد وبعلم ملتفت میشود پس گاهی علم اورا بخود مشغول میدارد وگاهی حال بر وغلبه میکند.

درجه سوم آنست که وقت حق میگویند ومرادشان ازان استغراق رسم وقت میباشد در وجود حق وباین معنی اطلاق وقت بزمانی میشود که رسوم بکلی دران متلاشی میگردد از حیث کشف نه از روی وجود محض. واین فوق برق ووجداست پس اگر دوام کرد وباقی ماند آنرا مقام جمع خوانند لیکن موثثت معامله را کفایت کند وعین مسامره را صفا سازد ورائحهء وجود بمشام رساند.

باب صفأ

خدای تعالی فرموده: وانهم عندنا لمن المصطفین الاخیار (۲)

صفأ بمعنی خلاصی از کدورت است وسه درجه دارد: درجه اول صفای علم که طریق سلوك را پاك میکند وغایت جدر اباو مینماند وهمت صاحب قصد را تصحیح میکند.

درجه دوم صفای حال است که شواهد تحقیق باآن مشاهده میگردد و حلاوت مناجات چشیده میشود وتمام کائنات را فراموش میکند.

درجه سوم صفای اتصال است که حظ عبودیت درحق ربوبیت مندرج میشود ونهایات خبر به بدایات عیان غرق میشود یعنی آنچه را پیش از این شنیده بود بچشم میبیند

---

(۱) باز برآمدی موافق تقدیر الهی ای موسی (سوره طه رکوع ۳)

(۲) بدرستیکه این پیغمبران از جملهء برگزیدگان ونیکان اند.

باب سرور

خدای تعالی فرموده : قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون (۱)

سرور اسمی است برای اشتبشار جامع و نسبت به فرح صفاتر است زیرا ممکن است که فرح گاهی غم آلود باشد .

ازینجاست که در قرآن نام فرح چند جای (فی افراح الدنیا) ذکر شده و نام سرور در قرآن کریم در دو موضع در حال آخرت آمده و این باب سه درجه دارد :

درجه اول سرور ذوق است که سه حزن را زائل میکند : اول حزنی را که از خوف انقطاع پیدا شده دوم حزنی که از ظلمت جهل نشأت کرده باشد سوم حزنی را که وحشت تفرق برانگیخته باشد .

درجه دوم سرور شهود است حجاب علم را دور میکند و بند تکلیف را قطع مینماید و نفی صفا را اختیار میکند .

درجه سوم سرور سماع اجابت است و آن سروریست که آثار وحشت را محو میکند و دروازه مشاهده را دق الباب میکند و روح را شادان میسازد .

باب سر

خدای تعالی فرموده : الله اعلم بما فی انفسهم (۲) صاحبان سر از جمله کسانی هستند که در مخفی بودن ایشان حدیث قدسی وارد شده :

اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری (۳)

---

(۱) پس باین چیزها (یعنی بفضل او و رحمت او) شادمانی کنند آن بهتر است از آنچه جمع میکنند (کافران از حطام دنیوی)

(۲) خدا داناتر است بآنچه در نفسهای شان است .

(۳) دوستان من در زیر قبای من پوشیده و پنهان اند که غیر از خودم آنها را دیگری نمی شناسد .

و ایشان بر سه طبقهء اند: طبقه اول آنان اند که دارای همت عالی و صفای قصد و صحت سلوك میباشند بر سوم آگاهی ندارند و باسم نسبت نمیشوند و بانگشت سوی ایشان اشاره کرده نمیشود یعنی مشار بالبنان نیستند ایشان ذخائر الهی هستند. هر رنگی که هستند .

طبقه دوم طائفهء هستند که اشاره میشوند از منزلی ، حال آنکه بدیگر منزل هستند و بکاری دیده میشوند ولی بدیگر کار میباشند و بشأنی ندا میشوند ولی ایشان بدیگر شأن اند پس ایشان در بین غیرتی هستند که ایشانرا پنهان نگاه داشته و در ادبی هستند که صیانت شان کرده و در ظرفی هستند که مهذب شان کرده. طبقهء سوم طائفهء هستند که حق جلاله پوشیده است ایشان از ایشان پس آشکار گردانیده است ایشانرا طوری که از ادراك آنچه در ایشان است مدهوش و بیخبر اند و از شهود آنچه می بینند در هیمان و سرگشتگی میباشند و باوجود علمی که دارند از معرفت حال و مقام خود آگاهی ندارند (۱) و باوجود شواهدی که بصحت مقام ایشان شهادت میدهد کسی ایشان را نمی شناسد و مستور باشند و این درجه از لطیف ترین مقامات اهل ولایت است

باب نفس

خدا یتعالی فرموده کلما افاق قال سبحانك (۲)

نفس سبب ترویح متنفس بآن نفس نامیده شده و دارای سه درجه است و این مشابه است بدرجات وقت و انفاس سه است :

نفس اول نفسی است در حین استتار مملو از کظم آویخته بعلم که تنفس میکند

---

(۱) یعنی نمیدانند که اولیاءالله میباشند حاصل اینکه هم از نظر خلق و هم از نظر خود پوشیده اند .

(۲) چون موسی بهوش آمد گفت بپاکی یاد میکنم ترا باز گشتم بسوی تو و من اول گرویدگانم .

باسف باسخن میکند اسف انگیز و بعقیده من از وحشت استتار متولد میگردد و آن ظلمتی است که گفته اند سمت مقام است.

نفس دوم نفسی است در حین تجلی ناظر از مقام سرور بسوی روح معاینه مملو از نور وجود ناظر بمقام سرور این روح منقطع الاشاره است.

نفس سوم نفس مطهر بآب قدس است قائم باشارات ازل وآن نفسی است که مسمی است به صدق نور.

نفس اول برای مرید چراغ است و نفس دوم برای صاحب قصد معراج ونفس سوم برای محقق تاج.

باب غربت

خدای تعالی فرموده: فلولا کان من القرون من قبلکم اولوا بقیته ینهون عن الفساد فی الارض الاقلیلاً ممن انجینامنهم.(۱)

غربت اسمی است که اشاره میشود بآن بسوی یکی از الفاء وسه درجه دارد:

درجه اول غربت از وطن واین غریبی است که مرگش شهادت است ودرقبرش برایش مدفن وطن قیاس کرده میشود ودرقیامت همراه عیسی ابن مریم علیه الصلوه والسلام یکجا میگردد.

درجه دوم غربت حال است واین از قبیل غربائی است که خوشابحال وی واین شخص نیکوکار درزمان فاسد است که میان قوم فساد پیشه افتاده بعباره دیگر عالمی بین قوم جاهل افتاده یاصدیقی بین قوم منافق.

درجه سوم غربت همت است واین غربت بطلب حق تعالی است وعبارتست از غربت عارف چرا که عارف درشاهد خود غریب است ومصحوبش از شاهدش

---

(۱) پس چرانبود از اهل قرنهایی که پیش از شما بودند خداوند ان عقل که منع کنند از فساد درزمین مگر اندك ازآنها که نجات دادیم ایشان را از عقوبت (سوره هود رکوع ۹)

غریب است و دارائیش در آنچه حمل میکند علم اوست یا مطهر میسازدش وجد او یا قیام باو میکند رسم او یا طاقتمند میسازد اورا اشارتش یا شامل میگرددش اسم غریب . پس غربت عارف غربت غربت است زیرا غریب دنیا و غریب آخرت است .

باب فرق

خدای تعالی فرموده : فلما اسلما و تلاه الجبین (۱) اسن اسمی است که درین باب توسط آن اشاره میشود بسوی کسیکه مقام متوسط دارد و از حد تفرق در گذشته بر سه درجه است :

درجه اول آنکه در عین صاحب حال بودن بعلم هم مستغرق است و این شخصی است که باستقامت کامیاب و در اشارت متحقق گشته و مستحق صحت نسبت شده .

درجه دوم استغراق اشارت در کشف است و این شخصی است که سخن میکند از موجود خود و سیر میکند باشهود خود و رعونت نفس خود را حس نمیکند .

درجه سوم استغراق شواهد در جمع است و این کسی است که انوار اولیت اورا در یافته است و چشمش در مطالعه انوار ازلیت آشنا شده و از همت پست خلاص گردید.

باب غیبت

خدای تعالی فرموده : وتولی عنهم وقال یا اسفی علی یوسف (۲) و غیبتی که درین باب بسوی آن اشاره میشود بر سه درجه است :

درجه اول غیبت مرید است در تخلیص قصد از دست علائق و درك عوائق برای التماس حقائق .

---

(۱) پس آنگاه که ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام گردن نهادند حکم خدارا و افگند ابراهیم پسر خود اسمیعل ع را به پیشانی یعنی پیشانی اورا بزمین نهاد تا ذبح کند (والصافات رکوع ۵) .

درجه دوم غیبت سالک است از رسوم علم و عالم سعی و خلل زائل .

درجه سوم غیبت عارف است از عیون احوال و شواهد و در ذات در عین جمع .

باب تمکن

خدایتعالی فرموده : ولا یستخفنک الذین لا یوقنون (۱) .

تمکن فوق طمانینت است و آن اشارتست بغایت استقرار و سه درجه دارد :

درجهء اول تمکن مرید است و آن این است که اجتماع پذیر دو برای او صحت قصدی پنهان داردش و طمعهای شهودی که وادار سازدش بوسعت طریق راحت وی .

درجه دوم تمکن سالک است و آن این است که در و اجتماع پذیر دصحت انقطاع و برق کشف و صفای حال .

درجه سوم تمکن عارف است و آن این است که بار یابی حضور الهی برایش حاصل گردد مافوق حجب طلب .

اما قسم حقائق ده باب است : باب مکاشفه و باب مشاهده و معاینه و حیات و قبض و بسط و شکر و صحو و اتصال و انفصال .

باب مکاشفه

خدایتعالی فرموده : فاوحی الی عبده ما اوحی (۲)

مکاشفه عبارتست از ظهور چیز های پوشیده و درین باب رسیدن بماورای حجاب است وجوداً و سه درجه دارد :

درجه اول مکاشفهء که دلالت کند بر تحقیق صحیح و آن این است که مستدام میباشد و هرگاه وقتی باشد و وقتی نباشد .

---

(۱) وسبکسار نکنند ترا آنانکه ایمان نمی آرند (سوره دوم رکوع ۹)

(۲) پس وحی کرد (خدا) بسوی بنده خود آنچه وحی کرد (سورهء نجم)

اما درجهء سوم مکاشفه است یعنی بچشم نه مکاشفهء علم و نه مکاشفهء حال و این مکاشفه ایست که التذاذ آن چنان نیست که بعبارت و اشارت آید و غایت این مکاشفه مشاهده است .

باب مشاهده

خدای تعالی فرموده: ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب اذا تقی السمع وهو شهید . (۱)

مشاهده بکلی سقوط حجاب است و این فوق مکاشفه است زیرا مکاشفه ولایت صفت است و هنوز از رسم بکلی خلاص نمیشده باشد و مشاهده ولایت ذات است و بر سه درجه است :

درجه اول مشاهده معرفت است که فوق حدود علم جای دارد در لوائح نور وجود و موسوم است بفنای جمع .

درجهء دوم مشاهدهء معاینه است که رشته های شواهد را میگسلاند و لباس قدس در بر میکند و زبان اشارات را لال میسازد .

درجه سوم مشاهدهء جمع است که عارف را بسوی عین جمع جذب میکند .

باب معاینه

خدایتعالی فرموده: الم تر الی ربک کیف مد الظل . (۲)

معاینه سه است: اول معاینهء ابصار دوم معاینهء قلوب و این معرفت چیزیست بقسمی که صفت اوست از روی علم بدون شک و آمیزش حیرت و این معاینه بشواهد علم است. و سوم معاینه بچشم روح است و آن این است که حضرت جل جلاله عیاناً مشاهده کند و ارواح پاك و مطهر گردیده مشرف به بقا شود تجلی حضرت را مشاهده کند و قلوب را بحضرت عزت فنا حاصل گردد .

---

(۱) هر آئینه در ان پنداست برای کسیکه او را دل است .

(۲) آیا ندیدی سوی پروردگار خود که چگونه دراز کرد سایه را (سوره فرقان رکوع ۳)

باب حیات

خدای تعالی فرموده: اومن کان میتاً فاحییناه (۱) اسم حیات درین مورد اشاره میشود بسه چیز:

حیات اول حیات علم است که از موت جهل نجات می یابد و او را سه نفس خوف و نفس رجا و نفس محبت.

حیات دوم حیات جمع است که از موت متفرقه رها میگردد و این راسه نفس است: نفس اضطرار و نفس افتقار و نفس افتخار و حیات سوم حیات وجود است و آن حیات بحق است و آنرا سه نفس است: نفس هیبت که اعتلال را میمیراند. و نفس وجود که مانع انفصال میگردد و نفس انفراد که موجب اتصال میشود و ورای این نه گنجایش نظاره است و نه طاقت اشاره.

باب قبض

خدای تعالی فرموده: ثم قبضناه الینا قبضاً لیسیی (۲)

قبض درین مورد اسمی است که اشاره میشود بآن بسوی مقام خاصان الهی که خدای عز و جل ایشان را برای خود ذخیره فرموده است و ایشان سه فرقه اند: فرقهء آنست که حق تعالی ایشان را بسوی خود قبض کرده است بقبض توفی و پنهان داشته است آنان را از نظر مردم.

و فرقهء دیگر آنست که خدای تعالی قبض کرده است به ستر خود در لباس تلبیس لباس ایشان رسوم را گردانیده پس از چشم عالمیان ایشان را پوشیده است. و فرقهء آنست که خدایتعالی ایشانرا برگزیده و از چشم خلق پوشیده که تا کسی نشناسد ایشانرا.

---

(۱) آیا کسیکه مرده بود پس زنده ساختمیش (سوره انعام رکوع (۲)

(۲) پس گرفتیم سایه را بسوی خود فرا گرفتن آسان. چه اگر سایه یکبار مقبوض شود مهمات مردمان که سایه بسته است معطل ماند.

باب بسط

خدایتعالی فرموده: بذرء کم فیه (۱) بسط آنست که شواهد بنده در مدارج علم فرستاده میشود و باطنش را به رداء اختصاص میپوشد و این گروه اهل تلبیس اند و در میدان بسط به یکی از ین سه معنی منبسط باشند و هر یکی از ین معنی ثلاثه مخصوص طائفه ایست .

پس طائفه از روی ملاطفت و مهربانی بهمراه مردم بموانست پیش آیند و از نور خود روشنی بایشان افگنند .

طائفه دیگر بسبب قوت معانی خود و تصمیم مناظر خود در حال بسط باشند زیرا اینها طائفهء هستند که نه شواهد مشهود شان را پراگنده کرده میتواند و نه ریاح رسوم موجود شان را متفرق ساخته میتواند پس ایشان همیشه در قبضهء قبض منبسط اند .

وطائفه دیگر همیشه اعلام خود را طریق در هدایت بلند کرده اند و چراغ رهنمائی را براه سالکان روشن داشته اند .

باب سکر

خدایتعالی حکایهء از حضرت کلیم فرموده: قال رب ارنی انظر الیک (۲)

سکر درین مورد اسمی است که اشاره میشود به آن بسوی بیخود شدن و اختیار از دست رفتن در طرب و این از مقامات محبان خاصه است زیرا عیون فنا آنرا قبول کرده نمیتواند و منازل علم به آن رسیده نمیتواند .

وسکر را سه علامت است :

---

(۱) جعل لکم من انفسکم ازواجاً ومن الانعام ازواجاً یذرءکم فیه .

پیدا کرد برای شما از جنس شما زنان را و پیدا کرد از چهار پایان اقسام بسیار ، میگرداند شمارا در تزاوج و تناسل (سوره شوری پارهء ۲۵)

(۲) گفت (موسی) ای پروردگار من بینا کن مرا بخویش تا نظر کنم بسوی تو (سورهء اعراف رکوع ۷)

از اشتغال بجز تعظیم همیشهء اقتحام در لجه شوق و تمکن دائم وغرق دربحر سرور وصبرها. و ماسوای این هرچه هست حیرت است اما اگر کسی مست بادهء حرص دنیاو شهوت پرستی ومدهوش جهل بود نقیض این سکر اصطلاحی تصوف ومذموم است.

باب صحو

خدایتعالی فرموده: حتی اذافزع قلوبهم قالوا ماذا قال ربکم قالوا الحق(۱)

صحو فوق سکر است ومناسب مقام بسط.

صحو مقامی است فوق انتظار وبی نیاز از طلب وپاك از حرج بود چرا که سکر فی الحق است و صحو بالحق وهرچیز که در عین حق باشدخالی از حیرت نباشد نه حیرت شبهه بلکه حیرت در مشاهدهء انوار رب العزت وهرچه که بالحق باشد خالی از صحو نبود وخوف نقیصه بران نیست باید دانست که صحو از منازل حیات و وادیهای جمع و لوائح وجود است.

باب اتصال

خدایتعالی فرموده: ثم دنافتدلی فکان قاب قوسین اوادنی(۲)

کلمهء (اوادنی) عقول را دچار یأس وقطع بحث نموده است.

اتصال سه درجه دارد: اتصال اعتصام، اتصال شهود اتصال وجود. اتصال اعتصام تصحیح قصداست بعداز ان تصفیهء اراده باز تحقیق حال و درجه دوم اتصال

---

(۱) چون بر دارند فزع را از دلهای ایشان و اجازه شفاعت دهند گویند بعضی از ایشان ببعض دیگر: چه گفت پروردگار شما در باب شفاعت گویند: سخن راست و درست گفت که موءمنان را شفاعت کنند نه کافران را.

(۲) پس نزدیک آمد جبرئیل به پیغمبر پس سرفرود آورد بجهت سخن گفتن وبعد مسافت میان جبرئیل و محمد صلی الله علیه وسلم مقدار پشت دو کمان یا نزدیکتر از ان (سوره نجم).

شهود خلاصی از اعتلال وبی نیازی از استهلال است وسقوط پراگندگی اسرار .

درجه سوم اتصال وجود است که نه وصف آن به بیان می آید و نه مقدار آن جز اسم معار و اشاره ء چشم .

باب انفصال

خدای تعالی فرموده : ویحذرکم الله نفسه (۱)

انفصال نسبت بمقامات دیگر تفاوت بسیار دارد و بر سه درجه است : اول انفصال که شرط اتصال است. انفصال از کونین باشد بانفصال نظر از هر دو و بانفصال توقف و بانفصال مبالات از هر دو . دوم انفصال از رویت انفصالی که مذکور شد یعنی مغرور نشود بانفصالی که از ماسوی الله نموده است .

درجه سوم : انفصال از اتصال است وآن انفصال از شهود مزاحمت اتصال است زیرا تفاوت تصال و انفصال محض در اسم و رسم است نه در علت برابری

اما قسم نهایات ده باب است : باب معرفت و فنا و بقا و تحقیق و تلبیس و وجود و تجرید و تفرید و جمع و توحید.

باب معرفت

خدای تعالی فرموده : و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق (۲)

معرفت احاطه بعین شی است طوری که میشاید و سه درجه دارد و خلق نیز در آن سه فرقه اند :

درجه اول معرفت صفات است که اسامی آن برسالت و شواهد آن در صیغه

---

(۱) و می ترساند خدای تعالی شمار ادرار تکاب معاصی از خود . (آل عمران رکوع ۱۱)

(۲) و چون شنیدند آنچه فروفرستاده شده بر پیغمبر ببینی چشمهای ایشان اشك میریزد بسبب آنچه شناخته از سخن راست. (پاره ۱۰)

وارد شده به تبصیر نور قائم درسر وطیب حیات عقل وحیات قلب بحسن نظر بین تعظیم وحسن اعتبار.

واین معرفت عامه است که عقد شرایط یقین وابسته با آن است ودارای سه رکن میباشد: اول اثبات صفت باسم آن است بدون تشبیه ونفی شبیه ازان بدون تعطیل ویأس ازادراك کنه آن وابتغاء تاویل آن (۱)

درجه دوم معرفت ذات است با اسقاط تفریق بین صفات وذات واین بعلم جمع ثابت گردد وبمیدان فناء صفاء وبعلم بقا استکمال پذیرد وبعین جمع بلندی گیرد واین سه رکن است:

۱- ارسال صفات بر شواهد.

۲- ارسال وسایط بر مدارج.

۳- ارسال عبارات برمعالم واین معرفت خاصه ایست که ازافق حقیقت میتابد.

درجه سوم معرفت مستغرقه درمحض تعریف که نه استدلال با آن رسیده میتواند ونه شاهد بران دلالت میکند ونه وسیله میخواهد واین برسه رکن است: مشاهده قلوب وصعود از علم ومطالعه جمع. واین معرفت خاص الخاص است

باب فنا

خدای تعالی فرموده: کل من علیها فان ویبقی وجه ربك ذی الجلال والاکرام (۲)

---

(۱) اشاره باین آیت کریمه است فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ماتشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله ومایعلم تاویله الا الله.

پس اما کسانیکه در دلهای ایشان کجی است پیروی میکنند آن آیت را که متشابه ومعنی آن مشکل است از کتاب برای طلب فتنه وبرای طلب تاویل آن بر وفق غرض شخصی خود

(۲) هرکس که برزمین است فانی شود وباقی بماند ذات پروردگار تو که خداوند بزرگی وبزرگی دادن است. (سوره الرحمن)

مقصد از فناء درین باب اضمحلال ماسوای حق است وسه درجه دارد :

درجه اول فنای معرفت در معرفت است واین فنای علمی است. دوم فنای عیان درمعاین واین فنای جحداست. سوم فنای طلب درو جود واین فنای حق است.

درجه دوم فنای شهود طلب است برای اسقاط آن. وفنای مشهود معرفت است برای اسقاط آن وفنای مشهود عیان است جهت اسقاط آن

درجه سوم فناء ازشهود فنااست واین فنای حق است چنانکه برق عین را شائم باشد وبحر جمع را راکب وطریق بقاء را سالك.

باب بقاء

خدای تعالی فرموده: وماعندالله خیر وابقی (۱) بقاء اسمی است برای آنکه قائم باقی بماند بعداز فناء شواهد وسقوط آن وسه درجه دارد: درجه اول بقای معلوم بعد ازسقوط علم عیناً نه علماً.

درجه دوم بقای شهود است بعدازسقوط شهود وجود نه فعلاً.

درجه سوم بقایی که همیشه حق است باسقاط کسیکه محو نیست.

باب تحقیق

خدای تعالی فرموده: (او لم تومن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی. (۲)

---

(۱) این درسوره قصص وهم درسوره شوری آمده وآنچه نزدخداست از نعیم آخرت بهتر است وپاینده تر (که برای مومنان عطا میشود)

(۲) وقتیکه حضرت ابراهیم علیه السلام بحضور باریتعالی عرض میکندکه چگونه مرده را زنده میگردانی خدای تعالی میفرماید آیا تو ایمان نیاورده به آن گفت ایمان آورده ام لیکن میخواهم که آرام گیرد دل من.

(سوره بقر رکوع ۲)

باب تلبیس

خدای تعالی فرموده : والبسنا علیهم مایلبسون (۱)

تلبیس بمعنی مشتبه گردانیدن وپنهان کردن است وسه درجه دارد :

اول تلبیس حق است به مخلوق بر اهل تفرقه یعنی اهل دنیا و اهل غفلت چنانکه حق را گذاشته دل را بزخارف دنیوی بندد چون مال و اسباب و جای و جاید ادو جنگ وجدال وانتقام بجنایات و انعام بطاعات و امثال اینها .

دوم تلبیس اهل غیرت است یعنی اولیاءالله که وقت خود را بپوشانند تا کس نداند که بچه شغل مشغول اند وکشف و کرامت خود را مخفی دارند بنابرین کار وکسب کنند تاظاهراً همچو عوام نمایند یا خود را در نظرها مجنون و دیوانه نمایند وچنین طائفه کسانی هستند که حق تعالی درحق ایشان رحمت کرده واز نظر خلق ایشانرا پوشیده .

الاولیاء تحت قبایی بعرفهم غیری مناسب حال شان است تلبیس سوم تلبیس اهل تمکین است که خداینعالی برعالمیان رحمت کرده انبیاء علیهم السلام را که از جنس بنی بشرند برای ایشان پیغمبر فرستاده و اگر فرشته راپیغمبر برای شان میفرستاد نمیتوانستند از و استفاده کنند بلکه ازو ترسیده رو بفرار مینهادند بعد از انبیاء جانشینان و خلفاء پیغمبران اندو متوجهء اصلاح عوام اند تااز جاده حق متجاوز نگردند .

باب وجود

حضرت باریتعالی در چندین موضع قران کریم اطلاق وجود را بر ذات بی همتای خویش کرده چنانکه یکجا فرموده : یجدالله غفوراً رحیماً .

و جای دیگر گفته : و وجدالله عنده

وجای دیگر (لوجد واالله توابا رحیما)فرموده .

---

(۱) و لوجعلناه ملکالجعلناه رجلا والبسنا علیهم مایلبسون اگرما فرشته را رسول میگردانیدیم نیز بصورت مردی میگردانیم .

وهرآینه در ان حال پوشیده گردانیم آنچه برخود پوشیده کرده اندالحال

وجود نام حقیقت شی را گویند وبرای سه معنی آمده:

اول وجود علم لدنی که قطع میکند علوم شواهد را در صحت مکاشفه حق برایت. دوم وجود حق حقیقتی است که منقطع است از شایبهء اشارت.

سوم وجود مقام اضمحلال رسم وجود است باستغراق ازلیت.

باب تجرید

خدایتعالی فرموده (فاخلع نعلیک) (۱)

تجرید انخلاع از شهود شواهد است و سه درجه دارد: درجه اول تجرید عین کشف از کسب یقین.

درجه دوم عین جمع است در ادراك علم. درجه سوم تجرید خلاص است از تجرید شهود

باب تفرید

خدایتعالی فرموده: ویعلمون ان الله هو الحق المبین. (۲)

تفرید اسم است برای تخلیص اشارت بسوی حق پس اشاره بحق باز اشاره از حق اما تفرید بسوی حق سه درجه دارد: تفرید قصد عطشاً. بعداز ان تفرید محبت قلقاً باز تفرید شهود اتصالاً

اما تفرید اشاره بحق سه درجه دارد: تفرید اشاره بافتحاز از حیث ظهور و تفرید اشارت بسلوك از حیث مطالعه وتفرید اشارت بقبض از حیث غیرت واما تفرید اشاره از حق عبارتست بانبساط به بسط ظاهر که متضمن قبض خالص است برای هدایت ودعوت بسوی حق.

باب جمع

خدایتعالی فرموده: ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی (۳)

---

(۱) خطاب بموسی علیه السلام است: بیرون کن پاپوش هایت را.

(۲) ومیدانند که هرآئینه خدا اوست حق آشکار.

(۳) ونیفگندی تو ای محمد (آن مشت خاك را بروی ایشان) چون بیفگندی تو ولیکن خدای تعالی بیفگند آنرا یعنی بچشم همه کفار رسانید (سوره انفعال رکوع ۱۶)

جمع عبارتست از آنچه تفرقه را برطرف واشاره راقطع کندو انسان را از عالم آب وگل بسوی عالم روحانی بالابرد بعد از آن که از مقام تلوین گذشته مقام تمکین برای او ثابت شده باشد. و نیز از شهود تنویه و تنافی از احساس اعتلال وتنافی از شهود شهود خلاصی یافته‌باشد وبرسه درجه است:

جمع علم جمع وجود جمع عین.

جمع علم عبارت از متلاشی گردیدن علوم‌شهود است در علم لدنی صرف.

اماجمع وجود عبارت از متلاشی گردیدن نهایت اتصال است درعین‌وجود محضاً اماجمع عین‌عبارت از متلاشی‌گردیدن جمیع آنچیزها ست که اشارت در ذات حق آنرا نقل میدهد.

باید دانست که‌مقام جمع کناری از توحید وآخرین مقام سالک است.

باب توحید

خدایتعالی فرموده: شهدالله انه لااله الاهو (۱) توحید عبارت است. از تنزیه او تعالی از حدث و علما برای تصحیح توحید سخنها گفته اند ومحققین درین طریق اشاره‌ها نموده اندو توحیدسه‌درجه دارد:

وجه اول توحید عامه وآن این‌است که بشواهد صحت می‌پذیرد.

وجه دوم توحید خاصه وآن بحقایق ثابت‌میشود.

وجه سوم توحید قائم بقدم است واین توحید خاص الخاص است.

توحید اول‌شهادت‌است‌به لااله‌الا الله وحده لاشریک له الاحدالصمد الذی لم‌یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد. (۲)

---

(۱) گواهی داد خدایتعالی یعنی آشکارا ساخت که نیست معبود برحق مگر او (آل عمران)

(۲) نیست‌معبود برحق‌جزخدای‌یگانه‌که‌مراورا شریک نیست‌یگانه بی‌نیازیست که نزائیده کسی‌را ونه زائیده شده ازکسی‌ونیست‌مراورا همتا هیچ یکی.

این توحید ظاهر جلی است که نفی شرك بزرگ میکند و قبله بدان بر پاست وذمه بدان واجب و مال و خون توسط آن مأمون گردد ودار السلام از کفر به آن فرق شود واین توحید عامه است که بشواهد صحیح میگردد و شواهد همان رسالت وصنائع است که بشنیدن پذیرفتنش واجب میگردد و تبصیر او تعالی یافته میشود وبمشاهده این شواهد نشو ونما میکند اما توحید دوم آنست که بحقایق ثابت میشود و آن توحید خاصه است و عبارتست از اسقاط اسباب ظاهر وصعود از منازعات عقلی وگذشتن از استدلال یعنی نه در توحید دلیل خواهد ونه درتوکل سبب ونه درنجات وسیله پس مشاهد باشد حکمت وعلم ازلی اوتعالی را که چگونه هر چیز را بموضعش وضع کرده وظهورش را موقوف بوقت گردانیده پس موحد باین معرفت علل را تحقیق کند بمسلك اسقاط حدوث راه رود این است توحید خاصه که بعلم خاصه صحت می پذیرد و بعلم جمع صفا میشود وسالك را بسوی توحید ارباب جمع سوق میدهد.

اما توحید سوم توحیدیست که خدای جل جلاله اختصاص بخود داده. وبرای طایفه از برگزیدگان مکشوف نموده ولی زبان شانرا از بیان آن لال ساخته و از آشکار ساختن عاجز گردانیده وآنانی که بآن اشاره میکنند هم محض اسقاط حدوث واثبات قدم است زیرا این رمز درین توحید علمی است که آن توحید جز باسقاط آن صحیح نمیگردد. این است قطب ومرکز اشارت برزبان علماء این طریق پس اگر بطور انشاء پردازی بیان کنند وفصولی تحریر نمایند عبارت شان سبب زیادت خفای آن گردد وصفت تولید نفور کند وشرح وبسط سبب ابهام وپیچیدگی شود چه این توحید بزبان وبیان راست نیاید بلکه مخصوص اهل ریاضت وارباب احوال ومقامات است واهل تعظیم بآن قصد کنند. ومتکلمون درعین حال بآن اهتمام نمایند وعبارت واشارت بآن راه ندارد.

زیرا توحید از آنست که باشارت وعبارت آید یا بحیز ومکان گنجد وقتی راجع بتوحید کسی از من پرسید باین سه بیت جوابش گفتم :

ماوحد الواحد من واحد اذ کل من وحده جاحد

توحید من ینطق عن نعته عباره البطلها الـواحد

توحیده آیاه توحیده

ونعت من ینعته لاحد

والله سبحانه وتعالی اعلم .

(ترجمه منازل السائرین بسه هفته بتاریخ دو شنبه ۲۹ برج اسد ۱۳٤۱ تمام شد ایکاش شرحش نزدم میبود تا معضلات آن خوب حل میشد . بیتاب)

تذکار مختصری از آثار پیر هرات

محمد حسین بهروز

برا ربا ب تحقیق و اضع ومتتبعانرا لایح است که حضرت شیخ الاسلام حافظ ابواسمعیل عبدالله بن محمد بن علی بن محمد بن احمد بن علی بن جعفر بن مت و هومن اولاد ابوایوب خالد بن زید الخزرجی بن کلیب بن ثعلبه بن عبدعوف بن غنم بن مالک بن نجار البدری (۳۹۶-۴۸۱) را آثار متعدد وموء لفات متفرق درزبان عربی وفارسی زیاد بوده است که اکثر بالاثر گذشت زمان و ناسازگاری دوران زایل وباطل گردیده اندو آنچه ازآن بزرگوار موجود هم بوده یا ازاثر قلت وکم پیدائی حیثیت عنقایافته ویادر نتیجه استنساخ نادرست وپر از اغلاط کتاب وکثرت طباعت بدون تحقیق، آنقدر پر اشتباه ومخلوط گردیده که نمیشود صحتش را ازسقم جدا کرد. بالنتیجه علاقمندان مکتب وپیروان مسلکش حتی دراقصی ممالک دنیا برآن شدند که نسخه های صحیح وقدیم آثار این شخصیت بزرگ را از هرگوشه وکنار جمع آوری کنندو در تحقیق و تصفیهء آثار اصلی وی بپردازند تاباشد چنانکه شایستهء شناخت مقام این مردصاحب طریقت ومسلک است، از راه پی بردن بآثارش بآن برسندو سیرفکرش را درک کنند.

ازآثار خواجهء آنچه معروفست و بوی نسبت شده :

انوار التحقیق، رساله آفرینش آدم وبرگزیدن او، انیس المریدین، الهی نامه، الاربعین فی الصفات، پردهء حجاب وحقیقت ایمان، رسالهء سوءال از دل جواب ازجان، زاد العارفین، ذم علم الکلام واهله، صدمیدان، طبقات صوفیهء، علل المقامات،

قلندر نامه، کنز السالکین-کشف الاسرار، مناجات، کتاب الاسرار، منازل السایرین، مقولات، محبت نامه، نصیحت نامه، شمس المجالس، واردات، هفت حصار وگنج نامه میباشد که نمیتوان همه این آثار را بدون تحقیق بحضرت شیخ الاسلام پیر هرات نسبت داد و مال او دانست چه بعضی ازین هامقولاتی است که حضرت خواجه، انصار در مجالس اظهار کرده و بعداً از طرف یکی از شاگردان و علاقمندان وی جمع آوری و تدوین شده است و یا اینکه معاقبین و پیروان مکتب و مسلک خواجه که خواسته اند بشیوهٔ وی چیزی بنگارند بنابر اشتهار حضرت خواجه بین مردم و علاقمندان، آثار سایرین نیز همه و همه بوی منسوب گردیده است.

از آثاریکه تا کنون بنام حضرت خواجه عبدالله انصاری بطبع رسیده یکی انوار لتحقیق است که در سال ۱۳۱۳ هجری قمری و ۱۸۹۵ عیسوی در بمبئی زیور طبع یافته، درین اثر جاجا اشعار و گفته های حافظ و سعدی نیز راه یافته است. کتاب صد میدان خواجه را آقای سرژ بورکوی شرقشناس معروف فرانسوی که یکی از ارادتمندان خاص خواجه است طبع کرده و هم علل المقامات وی را در سال ۱۳۳٤ تحت طبع و نشر داشته که یقیناً تاحال از طبع برآمده و نشر گردیده است. مناجات نامه خواجه در سال ۱۳٦٦ در تهران در کتابخانه بوذرجمهر چاپ شده است. بهمین وتیره قسمت بیشتری از آثار منثور شیوای ویرا که در آنها باخداوندگار خویش راز و نیاز میدارد بامناجات نامه اش ضمیمه صدپند لقمان و اندرز های بوذرجمهر و رباعیات ابوسعید ابو الخیر- کتابخانه علمی اسلامی در سال ۱۳۷۰ هجری قمری طبع نموده که علی بن طیفور (۱) بسطامی از سایر آثار شیخ آنرا انتخاب نموده. انوار التحقیق که فوقا از ان یاد کردیم نام داده است

---

(۱) باری این منتخبات علی بن طیفور بسطامی در شهر شیراز در سال ۱۳۹۱ با بعضی رسایل دیگر مانند: رباعیات شیخ ابوسعید و رسانه گمنام آقامیرزا محسن اردبیلی ملقب به عماد الفقراء متخلص، حالی طبع شده است.

همچنان مقداری از آثار منثور خواجه درمجموعه‌ای از اشعار که در ۱۲۸٤ در بمبئی بطبع رسیده است؛ نیز ضمیمه میباشد. در تهران نیز در سال ۱۳۰۷ سخنان پیر هرات را علی اصغر کتابفروش منتشر کرده است. در ترکیه نصایح و مناجات خواجه بفرمایش معین‌الملك امیر تومان سفیر ایران در ترکیه بطبع رسیده است. مطبعه نولکشور آثاری از وی را در مجموعه ای از اشعار در سال ۱۹۲۵ چاپ کرده است. چاپخانه ارمغان هشت رساله پارسی منسوب به حضرت خواجه را که عبارت از: رساله دل و جان، کنز السالکین، واردات، قلندرنامه، هفت حصار، محبت‌نامه، مقولات والهی نامه باشد در سال ۱۳۲۹ طبع کرده است و به همین و تیره الهی نامه. مناجات مقالات و بعضی دیگر از رسایل خواجه در مطابع هند و ایران بصورت مکرر طبع گردیده است. در سال ۱۳۲۸ هجری قمری نسخه ای از گنجنامه حین حکومت امیر حبیب‌الله خان بدست آمد. چون آن نسخه را یگانه وممتاز تلقی کردند بطلب آن همت گماشتند. بنابه سعی و کوشش سردار محمدعثمان خان در مطبعه اسلامیه سلیم پرس لاهور آنرا بفرمایش افغانستان طبع گردانیدند. بر علاوه منتخبی از سائر رسائل، رساله سوءال از دل جواب از جان خواجه را بصورت اختصار و انتخاب طبع کرده اند که سطر اول تمهید گنج نامه با آغاز کتاب کنز السالکین یکرنگ است که ما آغاز و انجام آنرا جهت نمونه درج میکنیم:

آغاز: حمد بی حد الٓهی را و درود بیعد مرپادشاهی را که برداست از دیده دلها رمد ورفع السموات بغیر عمد وبگسترانید فرش ثم الستوی علی العرش. بقدرت از فهم دور و جعل الظلمات والنور و بیاراست چهره صباح وهو الذی ارسل الریاح.

انجام: خس و خاشاك پریشان ما را به آتش تشویر و خجالت سوخته مگردان در گل ما آلایش کدورت است و در دل ما آرایش معرفت است بنور این آرایش آن آلایش را از ما بر داشته گردان یا رحیم یا رحمان.

تمام شد کتاب گنجامه من مصنفات حضرت ... ندیم بارگاه حضرت باری شیخ الاسلام شیخ ابو اسمعیل خواجه عبدالله انصاری قدس سره العزیز .

آغاز رساله سوءال از دل جواب از جان :

الحمد لله رب العالمین ... اما بعد این چند کلمه ایست از انفاس متبرکه حضرت ... ابو اسمعیل خواجه عبدالله انصاری قدس الله روحه العزیز که از کتب و رسایل انتخاب نموده شد بر سبیل اختصار در نصایح و مواعظ و معارف ، قصه رفت میان جان و دل روزیکه نه آب بود نه گل نه آدم نه حوا حق بود ناظر هویدا ...

انجام: حضرت پیر هرات قدس سره بنظام الملك نوشت که در رعایت دلها کوش و عذر هامینیوش و دین بدنیا مفروش. نظام الملك در جواب نوشت که تا عمر نظام است این نصیحت او را تمام است .

کنز السالکین خواجه عبدالله انصاری نیز در هندوستان طبع گردیده است.

آغاز منازل السایرین : الحمد لله الواحد الاحد القیوم الصمد اللطیف القریب المهیمن السمیع المجیب الذی اصطر سرایر العارفین کرایم الکلم من غمایم الحکم والاح لهم لوایح القدم فی صفائح العدم و دلهم علی اقرب السبل الی المنهج الاول ... وبعد فان جماعت من الراغبین فی الوقوف علی منازل السایرین الی الحق عز اسمه من الفقراء من اصل .

انجام همین کتاب : وتداجبت فی سالف الازمان سایلا سألنی عن توحید الصوفیه بهذه القوافی الثلث.

ماواحد الواحد من واحد	اذ کل من وحده جاهد
توحید من ینطق عن نعمه	عاریه ابطلها الواحد
توحید ریاه توحیده	و نعت من ینعته الاحد

قد فرغ من کتابت هذا الکتاب الشریف العبد . . . . . محمود بن جمال الدین النجاری غفر له . . . (٨٦٨)

آغاز تسنیم المقربین :

بحمدك حمدك یامن شرح الصدور الادراك مناهج منازل السایرین بحقك نحقك

یا من النطق الطیور الاظهار مدارج معارج الطایرین . . . . . اما بعد چون انوار لطف و عنایت ازلی و آثار فضل و فیض . . . . .

انجام : و کاتب فقیر ضعیف را از خاطر شریف فرو نگذارند و در مکان اجابت بدعای خیر یاد دارند ختم الله لنا و لکم بالحسن و الحسنی .

از جمله سایر آثار خواجه انوار التحقیق ، منازل السایرین ، مناجات ، انیس المریدین ، طبقات صوفیه ، کتاب اسرار ، زاد العارفین ، الهی نامه ، نصیحت ، و شمس المجالس را از آقای براون و اته دیده و نسخه هایی از آنها را در دست داشته اند. ایوانوف بر علاوه آثار فوق الذکر ، کنز السالکین را نیز نام میبرد و یاد آوری میکند که در ایشاتیک سوسایتی بنگال تحت ۱۱۵۸ قید است . همچنین عبدالقادر سرفراز در فهرست کتب خطی عربی - اردو و فارسی کتابخانه یونیورستی بمبئی تحت عنوان مجموعه رسایل خواجه عبدالله انصاری در ص ۱۳۸ خود آثاری را معرفی میکند که مختصرا از آنها تذکر میدهیم .

۱ - صدمیدان - درین کتاب که بین آشنایی و دوستداری هزار مقام قایل شده است بین آگاهی و گستاخی را نیز هزار منزل میخواند بدین عبارت :

از آشنایی تا دوستداری هزار مقام است و از آگاهی تا به گستاخی هزار منزلست و این جمله بر صد میدان زاده آمد و الله المستعان . .

میدان اول کتاب توبه - میدان دوم مروت میدان پنجم ارادت و میدان صدم بقاء است.

پایان کتاب چنین ختم شده است :

تمام شد صد میدان از مصنفات قدیم حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره .

۲ - واردات - چنین آغاز میگردد : الحمدلله رب العالمین و الصلوات علی محمد و اله اجمعین اما بعد بدانکه اول چیزیکه بر سالک واجبست اعتقاد اهل حقیقت

٣ - کنز السالکین :-

آغاز : حمد بی حد الهی را و ثنای بیعد پادشاهی را که برداشت از دیده دل ها رمدو رفع السموات بغیر عمد .... اما بعدچنین گوید اضعف عبادالله سایر بلادالله المحتاج الی الله الباری عبدالله انصاری. بیت :

نام این کردم کنز السالکین زانکه سالک را بود رشدی از ین

ازنسخه کنز السالکین یکی هم درکتابخانهء عمومی معارف تهران تحت شمارهء ٢١٩ قید است که آغازش بانسخه یونیورستی بمبی تفاوت دارد زیرا آغاز آنرا چنین نگاشته اند :

دلا درکـارحق میکن نظرها کـه در راه تو می بینم خطرها

جملگی این رساله بر شش باب شد حواله : باب اول در مقالات عقل وعشق باب دوم در مباحثه شب و روز باب سوم در بیان قضاو قدر - باب چهارم در عنایت رحمن باب پنجم در حق درویشان مجازی و حقیقی باب ششم در غرور و جوانی.

٤- پردهء حجاب حقیقت ایمان :- در عالم معنی توبه برای مومن شاهد لقد خلق الانسان فی احسن التقویم .

شیخ الاسلام پیر هرات این اثررا چنین آغاز میکند : الحمدلله رب العالمین والصلواته علی خیر خلقه محمد واله اجمعین . این مختصر یست ازمقولات قدوه المحققین زبده العارفین مقبول حضرت باری خواجه عبدالله انصاری رحمته الله علیه . بدانکه خدای تعالی این جهان رامحل اسرار گردانید .

انجام : آلهی حجابها ازراه بردار مارا وامگذاربرحمتک یاعزیز یاغفار.

٥- رسالهءسوءال از دل جواب ازجـان :

آغاز : الحمدلله رب العالمین والصلواته علی خیر خلقه محمد واله اجمعین چنین میگوید مولف این رساله ندیم حضرت باری تعالی خواجه عبدالله انصاری قدس سره که دل از جان پرسید : که اول این کار چیست وآخر این کار چیست وثمرهء این کار چیست جان جواب دادکه اول این کار فناست وآخر این کار بقاست.

۶- آلهی نامه :

آغازش را چنین مینگارد: الحمدلله رب العالمین والصلواته علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین . ای کریمی که بخشنده عطائی و ای حکیمی که پوشنده خطائی.

۷- قلندر نامه :

آغاز: سپاس و ستایش مر خداوندگاری را که آفریدگار زمین و زمان است.

۸- محبت نامه :

آغاز: الحمدلله علی نعمایه والصلواته علی نعمایه والصلواته علی خیر خلقه محمد . اله قال الشیخ الامام عبدالله بن جابر الانصاری رحمته الله علیه آنچه عبارت واشارت است از تفرقه و حکایت است و آنچه جمع است از ورای نطق وسمع است.

انجام: مانند منصور انا الحق گویان- درهر کنجی هزار سر بر سر دارم ابواب این کتاب بیست و هشت است که بیشتر ابواب آن با ابواب منازل السائرین یکی است ولی در منازل السائرین صد باب مندرج است ، ابواب محبت نامه قرار آتی است: مساهرت ، عتاب ، ذکر ، بکا ، طلب ، محبت ، شکر ، غیرت ، رفا ، عشق ، محنت ، انبساط ، انس ، قرب ، تجرید ، جنون ، مرید ومراد ، طامات ، فقر ، فی الجمع التفرقه ، فی قولهم انا انت ، مشاهده ، تجلی ، طوالع ، وجد ، غلیان وتوحید .

این مجموعه آثار که تحت نمبر ۳۸ مربوط کتابخانه پوهنتون رستی نمبی میباشد نسخه ایست که بخط نسخ کتابت گردیده وآنرا موریانه خورده ولی تاریخ کتابت واسم کاتب ندارد رنگ کاغذ آن حنائی وقطعش ۱۰×۸ و ۵×۷ و ۳ میباشد و در هر ص ۲۵ سطر دارد.

نسخه ای هم از ذم الکلام واهله وزاد العارفین در برتش موزیم موجود است. همچنین نسخه هائی از آلهی نامه ومناجات شیخ در کتابخانه های انگلستان وبعضی ممالک دیگر موجود است که قابل توجه واعتنا میباشد.

دربارهء کتاب ذم الکلام حضرت خواجه ، صاحب کشف الظنون حاجی خلیفه درستون ۸۲۸ جلد اول مینگارد:

ذم الکلام لابی اسمعیل عبدالله بن محمدالانصاری الهروی المعروف به شیخ الاسلام المتوفی ۴۸۱ و انتقاه الامان برهان الدین ابراهیم من عمر البقاعی المفسر حین سمع من الشیخ شهاب الدین بن حجر الحافظ العسقلانی بالقاهره فی شهر رمضان ۸۴۶ و سماه احسن الکلام و منتخبه الکبیر و منتخبه الصغیر کلاهما له ذکره ابن حجر فی الجمع .

در فهرست کتابخانهء رضویه یک تفسیر عرفانی فارسی خواجه عبدالله انصاری قید گردیده است که در آن از اشعار سنائی غزنوی مثال ها موجود میباشد همچنین قسمتی ازین تفسیر به کتابخانهء سپهسالار نیز موجود میباشد که ابن یوسف شیرازی آنرا بیکی از شاگردان حضرت خواجه نسبت میکند و بحق نه باید این اثر که آثار سنائی را دارد از خواجه باشد ولی محض اینکه مقدار زیادی از اقوال وگفتار حضرت شیخ الاسلام پیر هرات در آن ذکر گردیده است موجب شده است که آنرا منسوب به شیخ بدانند .

در کتابخانهء آقای سید محمد مشکوة که فعلا همه مخطوطاتش به کتابخانه دانشگاه تهران اهداشده است نسخه‌ای از آثار خواجه موجود است که باسایر آثار شناخته شدهء حضرت شیخ السلام فرق دارد و آغاز آن چنین است:

بسمله. الحمدلله رب العالمین... چنین گوید مصنف هذه التحفه بعبارة الطرفه: المحتاج الی الباری .... عبدالله انصاری بدانکه پیری کردن معلمی است از غیب خبر دادن منجمی است .

انجام :- خداوندی وکار خداوندان کنی. سبحانه وحده لاشریک له که یار را که گوید که چنین کنی یا چنان کنی ... پس ختم رساله را من بدعا زیرا که دعا بمدعا خوش باشد.

در پایان باید متذکر شد که کتبی در کتابخانهٔ این جانب محفوظ و موجود است که بر علاوهٔ چند رساله، صد فرانه دو رساله حضرت خواجه عبدالله انصاری را نیز در بر دارد که عبارت از کتاب مناجات اسرار ی و فصلی از رسالهٔ مناجات و مقالات و یا آلهی نامه او میباشد. این کتاب که شامل چند جزو است در سال ۹۹٤ بدست سلطان علی کتابت آن انجام شده است شیوهٔ خط و طرز نگارش آن طوریست که اگر سنه واضح کتابت آن موجود نمیبود بیننده یقیناً زمان تحریر آنرا خیلی پیشتر از زمان کتابت تعیین میکرد چه شیوهٔ نگارش آن زیاد به شیوهٔ کتب و آثار اوایل قرن هشت و اواخر قرن هفت ماناست رساله اول این کتاب که خود از رسایل نادر است رسالهٔ فتویهٔ نور الله الحسینی مشهور بمیر شیروانی است که آنرا باسمی عضدالدوله الباهره معز السلطنة القاهره اعظم خوانین بین الانام در ۲۵ ص هر ص ۱۵ سطر تالیف کرده است.

کتاب دوم نزهته الارواح میر حسینی سادات است که بعین خط در ۱٤۹ ص کتابت آن انجام شده است رسایل سوم و چهارم از آثار خواجه عبدالله است که فوقاً از ان یاد کردیم.

این دو رساله جمعاً در ۲۹ ص هر ص ۱۵ سطر بخط و کتابت رسایل فتویه و نزهته الارواح اکمال شده است.

از جملهٔ سایر آثار خواجه منازل السائرین وی که تقریباً در اخیر عمرش تألیف گردیده است و تقریباً بیست سال بعد از صد میدان بمیدان آمده بیشتر طرف توجه علمای صوفیه و غیره قرار گرفته شرح متعددی بر آن نگاشته اند که عبارت از شرح شیخ کمال الدین کاشانی (۷۳۱) شرح عبدالرزاق کاشی (۷۳٦) موصوف نسخه ای از منازل را در دست داشته که از نظر شخص خواجه عبدالله گزارش یافته اجازه نامه ای بخط خویش در سال ٤۷۵ در آن نوشته بوده است شرح محمود بن محمد اگزینی بنام تنزل السائرین سال ۷٤۳ شرح شمس الدین ابو عبدالله محمد

بن ابی بکر بن قیم جوزیه، دمشقی حنبلی بنام مدارج السالکین بین ایاك نعبدو و ایاك نستعین (۶۹۱–۷۶۱) است. همچنین بعضی از پیروان ابن عربی و ابن تیمیه نیز شرحی بر آن نگاشته اند.

یکی از شرحهای عمده این اثر همانا شرح شمس الدین محمد بن محمد بن محمد طاهری القاضی التباد گانی طوسی است که بزبان فارسی آنرا قبل از ۸۹۱ بنام تسنیم المقربین نگاشته است و نسخه، عالی از ان که کتابتش خیلیها نزدیک وحتی بزمان مو ءلف میباشد در کتابخانه مطبوعات موجود است که دریك جلد به تعقیب منازل السایرین شیخ الاالسلام در ۳۶۶ ص در هر ص ۲۳ سطر نگارش یافته است. تاریخ کتابت اصل نسخه منازل السائرین ۸۶۸ است که آنرا العبد الفقیر الضعیف ناظر ولی رحمت رب الطایف محمود بن جمال الدین... الجاری در اواخر جمادی الاخر کتابت کرده است این نسخه در ۹۸ ص در هر ص ۱۳ سطر نگارش یافته است. نسخه دیگری هم ازین شرح در کتابخانه بانکی پور موجود است که قید شماره ۱۳۹۹ آمده است و در حدود قرن ۱۲ هجری قمری کتابت آن صورت گرفته است همچنین یك نسخه عمده از منازل السائرین که در سال ۸۹۳ کتابت آن تکمیل گردیده در کتابخانه بانکی پور موجود است که تحت نمبر ۱۳۸۳ قید میباشد. نسخه دیگریکه در ۱۱۰۰ کتابت شده و در تحت ۱۳۸۴ قید میباشد نیز در همین کتابخانه میباشد در کتابخانه بهادر مولوی خدا بخش خان که فهرست خود را بنام محبوب الباب فی تعریف الکتب و الکتاب تدوین کرده نسخه از منازل السائرین که در سال ۱۰۴۵ کتابت شده نیز موجود بوده است برای نمونه از کتاب منازل و شرح فارسی آن که بدست شمس الدین التباد گانی طوسی انجام یافته است آغاز و انجام هر دو کتاب را ذیلاً نقل میکنیم:

درین کتب به خط و کتابت دیگر رساله جداگانه در ۱۶ ص در موضوع توبه نگارش یافته است که آغاز رساله موجود نمیباشد بناء مو لف آن شناخته نشد این رساله را مو ءلف خواسته است بشیوه نگارش حضرت خواجه تحریر کند

ولی آنقدرها موفق نبوده است این چند کلمه بصورت نمونه درج شد .

.... وتوبه چنین بضاعتی نیست که کسی قدر آن نداند توبه نجات مردانست.. وپرورش جان است وپله آخرتست وتخم موعدت است وراحت روح است وسرور موءمن است وشفای درد گناهانست ومرهم ریش دردمندان است وحبل افتادگان است ودلیل گم شدگانست ونور بصیرت روندگان است ومفتاح سمع مستمعان است وصدق نطق ناطقان است وقدم استقامت مقیمانست واستراحت خوف خایفانست ومبشر امید راجیان است...

در پایان این مقالت مختصراً بااین چند نکته گفتار حضرت خواجه که باعصر وزمان فعلی ماتذکر آنها خیلی وفق دارد خاتمه بخشیده بروح پرفتوح آن را دمرد بزرگوار تهنیت ودعامیفرستیم .

الهی همه از تو ترسند وعبدالله از خود زیرا که از تو همه نیک آید واز عبدالله همه بد . الهی اگر کار بگفتار است بر سر همه تاجم واگر بکردار است به پشه ومور محتاجم ... دلرفته ودوست یافته پادشاهیست ولی بیدوست بودن گمراهیست. دست وپای عبدالله بخام بسته، به که باحام نشسته چنان نمای که باشی یا چنان باش که نمایی... اگر بروی آب روی خسی باشی واگر در هوا پری مگسی باشی دل بدست آر تا کسی باشی ، نماز بسیار کردن کار بیوه زنان است، وروزه داشتن صرفه نان است ، وحج گزاردن تماشا کردن جهان است ، دل بدست آوردن کار شیرمردان است .

اگر در ظلمتی اینک سراجت حساب امروز کن فردا چه حاجت
هم اکنون حکم من کل علیها سنانند از تو این تاج اواجت
کنون از حق فراغت مینمایی بگو رآیی بدانی احتیاجت
ترا پرهیز باید چند گاهی که فاسد گشت از عصیان مزاجت
گشادی در فساد افگن ز توبه که چون فردا شود بینی رواجت

زرنج فسق دق ای پیر انصار
مگر فضل خدا باشد علاجت

دهلی دفاع مطبعه